

نقش عوامل جغرافیایی در شکل گیری جابجایی های داخلی و پیامدهای

سیاسی آن در افغانستان

نگارندگان: پوهنبار محمد محمدی^۱ پوهنمل اسدالله اصیل^۲

چکیده

جابجایی های داخلی نفوس در افغانستان یکی از مهم ترین تحولات فضایی و جمعیتی چند دهه اخیر است که تحت تأثیر عوامل طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته است. ویژگی های جغرافیایی کشور، از جمله اقلیم خشک و نیمه خشک، آسیب پذیری در برابر تغییرات اقلیمی، حوادث طبیعی، تداوم ناامنی و نابرابری های فضایی، زمینه ساز افزایش جابجایی های داخلی در افغانستان شده است. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که عوامل جغرافیایی چه نقشی در شکل گیری جابجایی های داخلی در افغانستان دارند و این جابجایی ها چه پیامدهای سیاسی را به دنبال داشته اند؟ هدف پژوهش، تحلیل نقش عوامل جغرافیایی در شکل گیری جابجایی های داخلی و بررسی پیامدهای سیاسی ناشی از آن در افغانستان است. این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه ای انجام شده و داده های مورد نیاز از منابع علمی، اسناد رسمی و گزارش های ملی و بین المللی گردآوری و تحلیل شده اند. یافته های پژوهش نشان می دهد که خشک سالی و کمبود منابع آب، تغییرات اقلیمی، حوادث طبیعی، جنگ و ناامنی، فقر و بیکاری، تمرکز خدمات و امکانات در شهرها و نابرابری های فضایی از مهم ترین عوامل مؤثر بر جابجایی های داخلی در افغانستان هستند. نتایج هم چنین بیان گر آن است که این جابجایی ها علاوه بر تغییر الگوهای استقرار نفوس، پیامدهایی چون افزایش فشار بر نظام حکمرانی و مدیریت شهری، گسترش حاشیه نشینی، تشدید نابرابری های فضایی، تغییر ترکیب جمعیتی، افزایش رقابت بر سر منابع و خدمات عمومی و بروز چالش های امنیتی و اجتماعی را در پی داشته اند. از منظر جغرافیای سیاسی، جابجایی های داخلی حاصل تعامل میان فضا، جمعیت و قدرت بوده و مدیریت مؤثر آن مستلزم توسعه متوازن منطقه ای، کاهش تمرکزگرایی و تقویت ظرفیت های مدیریتی در مناطق مبدأ و مقصد است.

واژه گان کلیدی: افغانستان، پیامدهای سیاسی، جابجایی های داخلی، جغرافیای سیاسی، عوامل جغرافیایی.

^۱ ماستر رشته آموزش و ترویج، عضوکادر علمی پوهنهی علوم اجتماعی پوهنتون هرات. (نویسنده مسئول)^۲ <https://orcid.org/0000-0002-3056-4726> - Email: fardin.m1989@hu.edu.afEmail: asilasadullah@gmail.com^۲ ماستر رشته تاریخ، عضوکادر علمی پوهنهی علوم اجتماعی دانشگاه هرات.

The Role of Geographical Factors in the Formation of Internal Displacement and Its Political Consequences in Afghanistan



Authors: Associate Mohammad Mohammadi³ Associate Professor Asadullah Asil⁴

Abstract

Internal population displacement in Afghanistan has been one of the most significant spatial and demographic transformations of recent decades, shaped by natural, economic, social, and political factors. The country's geographical characteristics, including its arid and semi-arid climate, vulnerability to climate change, natural disasters, persistent insecurity, and spatial inequalities, have significantly contributed to the increase in internal displacement. This study seeks to answer the following question: What role do geographical factors play in the formation of internal displacement in Afghanistan, and what political consequences have resulted from these displacement patterns? The main objective of this research is to analyze the role of geographical factors in shaping internal displacement and to examine its political consequences in Afghanistan. This study employs a descriptive-analytical approach based on library research. The required data were collected and analyzed from scholarly sources, official documents, and national and international reports. The findings indicate that drought and water scarcity, climate change, natural disasters, war and insecurity, poverty and unemployment, the concentration of services and facilities in urban areas, and spatial inequalities are among the most influential factors driving internal displacement in Afghanistan. The results further reveal that, in addition to altering population settlement patterns, these displacement processes have led to increased pressure on governance and urban management systems, the expansion of informal settlements, the intensification of spatial inequalities, demographic changes, heightened competition over public resources and services, and the emergence of security and social challenges. From the perspective of political geography, internal displacement is the outcome of the interaction between space, population, and power. Therefore, its effective management requires balanced regional development, the reduction of excessive centralization, and the strengthening of administrative and institutional capacities in both areas of origin and destination.

Keywords: Afghanistan, economic diplomacy, foreign policy, geo-economics, transit corridors, foreign investment, challenges and opportunities.

Received: 2026/04/30

Published: 2026/07/01

Number of Pages: 37

Hariwa University (Research and Scientific Journal)



³ Master of Education and Extension, Faculty Member, Faculty of Social Sciences, Herat University. fardin.m1989@hu.edu.af

⁴ Master of History, Faculty Member, Faculty of Social Sciences, Herat University. asilasadullah@gmail.com

۱. مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ التَّعَارُفَ والتَّعَاوُنَ بَيْنَ الْأُمَمِ سَبِيلًا لِلْعُمَرَانِ وَالرِّخَاءِ، وَوَفَّقَ عِبَادَهُ لِنَحْيِ الْمَصَالِحِ وَدَفْعِ الْمَفَاسِدِ، وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ.

فضای جغرافیایی تنها یک بستر طبیعی برای استقرار نفوس نیست، بلکه عرصه‌ای پویا از تعامل میان انسان، محیط و ساختارهای سیاسی و اقتصادی محسوب می‌شود. در جغرافیای سیاسی، فضا نه تنها محل استقرار نفوس، بلکه عرصه توزیع قدرت، منابع و فرصت‌های توسعه نیز تلقی می‌شود و بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی در پیوند با سازمان فضایی سرزمین قابل تبیین است.

در این فضا، توزیع منابع، فرصت‌ها، زیرساخت‌ها و مراکز قدرت، الگوهای متفاوتی از سکونت، فعالیت و جابجایی نفوس را شکل می‌دهد. از این رو، تحولات نفوس و جابجایی‌ها را نمی‌توان مستقل از ویژگی‌های فضای جغرافیایی و کارکردهای آن مورد مطالعه قرار داد؛ زیرا فضای جغرافیایی از یک سو فرصت‌ها و محدودیت‌هایی را برای زندگی انسان فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، تحت تأثیر کنش‌های انسانی و سیاست‌های توسعه‌ای دچار تحول می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۹، ص ۲۷۱).

جابجایی‌های داخلی یکی از مهم‌ترین پدیده‌های جغرافیایی - سیاسی در کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود. این پدیده که با عوامل محیطی، اقتصادی، امنیتی و ساختارهای فضایی قدرت پیوند دارد (حیدری، ۱۳۹۸، ص ۱۵۴)، تنها به تغییر مکان افراد محدود نمی‌شود، بلکه با دگرگونی در توزیع نفوس، الگوهای استقرار انسانی، دسترسی به منابع و ظرفیت‌های حکومت‌داری، پیامدهای گسترده‌ای در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر جای می‌گذارد. (Castles & Miller, 2009) در بسیاری از کشورها، نابرابری‌های منطقه‌ای، تمرکز امکانات و خدمات در مراکز شهری و آسیب‌پذیری محیطی، زمینه‌ساز شکل‌گیری جریان‌های گسترده جابجایی داخلی شده‌اند که آثار آن فراتر از ابعاد جمعیتی بوده و بر ثبات سیاسی و مدیریت فضایی نیز تأثیر گذاشته است. (Harvey, 2001, p 40)

افغانستان به دلیل ویژگی‌های خاص جغرافیایی و سیاسی، یکی از کشورهایی است که طی چند دهه اخیر با جابجایی‌های گسترده داخلی مواجه بوده است. این کشور با داشتن ساختار کوهستانی، اقلیم خشک و نیمه‌خشک و وابستگی شدید اقتصاد روستایی به منابع طبیعی، در شمار کشورهای

آسیب‌پذیر در برابر تغییرات اقلیمی و حوادث طبیعی قرار دارد. (Aich et al., 2017; Spink, 2020). بسیاری از چالش‌های تاریخی افغانستان محصول ویژگی‌های خاص جغرافیایی این کشور است. ناهمواری‌های گسترده، پراکندگی سکونت‌گاه‌ها، اقلیم خشک، محدودیت منابع آب و نابرابری‌های فضایی، در کنار تحولات سیاسی و امنیتی، بر الگوهای استقرار نفوس و روندهای حکمرانی در کشور تأثیر گذاشته‌اند (محمدی و رسولی، ۱۴۰۴، ص ۶۸). به تعبیر برخی صاحب‌نظران، سیاست و نظام حکمرانی بیش از هر چیز از شرایط جغرافیایی و اقلیمی سرزمین متأثر می‌شود (شعبانی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۱). گزارش‌های نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که خشک‌سالی‌های مکرر، کمبود منابع آب، تخریب زمین‌های زراعتی، بیکاری، ناامنی و تمرکز فرصت‌های اقتصادی و خدمات عمومی در شهرهای بزرگ، از مهم‌ترین عوامل جابجایی‌های داخلی در افغانستان به‌شمار می‌روند (IOM, 2022, p109; UNDP, 2023:129). این جابجایی‌ها سبب رشد سریع نفوس شهری، گسترش سکونت‌گاه‌های غیررسمی، افزایش فشار بر زیرساخت‌ها و خدمات عمومی و شکل‌گیری چالش‌های جدید مدیریتی و سیاسی در شهرهای مقصد شده‌اند.

تمرکز امکانات در برخی مناطق و محرومیت نسبی مناطق دیگر، موجب شکل‌گیری جریان‌های جابجایی شده و در بلندمدت مسئله عدالت فضایی و کارآمدی نظام مدیریت سرزمین را به یکی از چالش‌های اساسی حکومت‌داری تبدیل می‌کند. (Harvey, 2001, p 44; Sturridge, 2022, p 179). اگرچه مطالعات متعددی درباره مهاجرت و بی‌جاشدگی در افغانستان انجام شده است، اما بخش عمده این پژوهش‌ها بر ابعاد انسانی، اقتصادی و اجتماعی این پدیده تمرکز داشته‌اند. در مقابل، بررسی رابطه میان عوامل جغرافیایی مؤثر بر جابجایی‌های داخلی و پیامدهای سیاسی ناشی از آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این در حالی است که جابجایی نفوس می‌تواند بر توزیع فضایی قدرت، ظرفیت حکومت‌داری، مدیریت شهری، امنیت اجتماعی و روابط میان دولت و جامعه تأثیر مستقیم داشته باشد. از این‌رو، پرسش اساسی پژوهش حاضر آن است که عوامل جغرافیایی چگونه در شکل‌گیری جابجایی‌های داخلی در افغانستان نقش ایفا می‌کنند و این جابجایی‌ها چه پیامدهای سیاسی برای ساختارهای مدیریتی و فضایی کشور به همراه دارند؟ هدف اصلی این پژوهش، تحلیل نقش عوامل

جغرافیایی در شکل‌گیری جابجایی‌های داخلی و تبیین پیامدهای سیاسی ناشی از آن در افغانستان است. پژوهش حاضر از نوع مطالعات توصیفی - تحلیلی بوده و با استفاده از روش کتاب‌خانه‌ای انجام شده است. داده‌های مورد نیاز از طریق کتاب‌ها، مقالات علمی، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی از جمله IOM، UNDP، و UNHCR و سایر اسناد معتبر گردآوری شده‌اند. هم‌چنین در تحلیل یافته‌ها از رویکرد جغرافیای سیاسی و نظریه‌های مهاجرت، به‌ویژه نظریه فشار و کشش، نظریه فشار محیطی و نظریه‌های مرتبط با نابرابری فضایی استفاده شده است. در سطح بین‌المللی، مطالعات متعددی درباره علل و پیامدهای مهاجرت انجام شده است. لی (۱۹۶۶) در نظریه فشار و کشش، مهاجرت را نتیجه تعامل عوامل دافعه و جاذبه در مبدأ و مقصد دانست. لوئیس (۱۹۵۴) و تودارو (۱۹۶۹) نقش تفاوت فرصت‌های اقتصادی میان مناطق را در شکل‌گیری مهاجرت برجسته ساختند. هم‌چنین پژوهش‌های Massey et al. (1993) و Castles & Miller (2009) نشان داده‌اند که بی‌جاشدگی تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، سیاسی و محیطی قرار دارد.

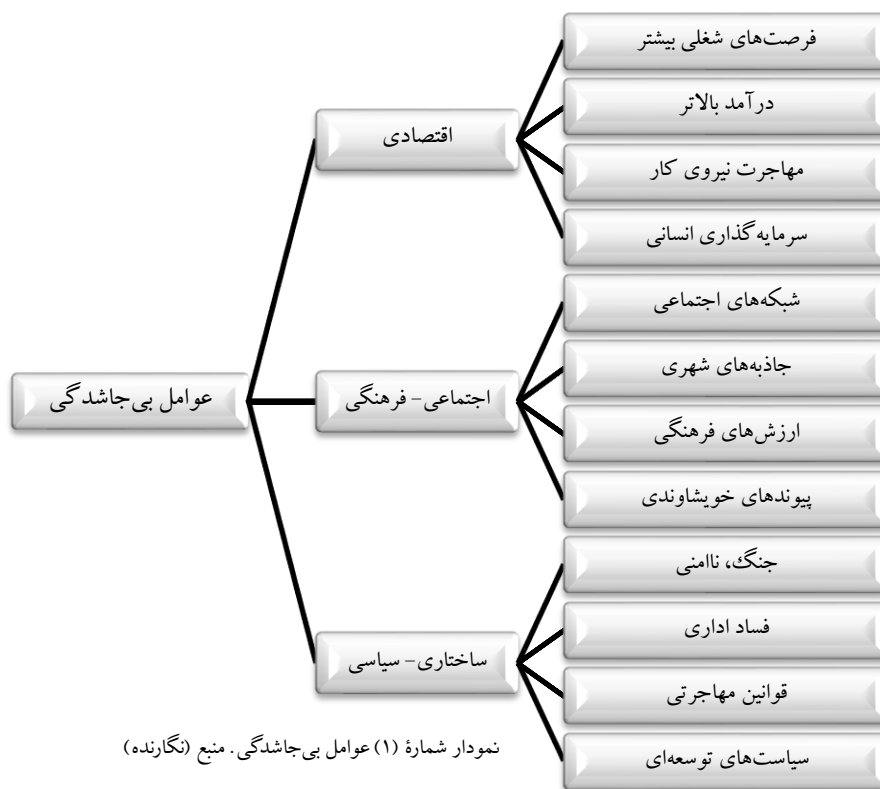
۲. چارچوب مفهومی و نظری

۲.۱. مفهوم جابجایی داخلی

جابجایی داخلی (Internal Displacement) به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن افراد یا گروه‌هایی از مردم، به دلیل عوامل مختلفی چون جنگ، ناامنی، خشونت، نقض حقوق انسانی، بلایای طبیعی، تغییرات اقلیمی یا مشکلات اقتصادی، ناچار به ترک محل سکونت خود می‌شوند؛ اما برخلاف مهاجران بین‌المللی، از مرزهای رسمی کشور عبور نمی‌کنند و در داخل قلمرو ملی جابه‌جا می‌شوند (IDMC, 2023, p 53).

جابجایی از جمله مفاهیمی است که همواره در کانون مطالعات جغرافیایی قرار دارد (حیدری، ۱۳۹۸، ص ۱۴۹). از نظر لغوی، جابجایی به معنای از جایی به‌جای دیگر رفتن و در آنجا منزل کردن، دوری از شهر و دیار خود معنی می‌دهد (شورای متخصصان ولایت هرات، ۱۴۰۳، ص ۱۸). رولان پرسا جمعیت‌شناس فرانسوی، مهاجرت را حرکات افراد و یا گروه‌ها می‌داند (حیدری، ۱۳۹۸، ص ۱۵۰). بر اساس تعریف سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM)، بی‌جاشدگان داخلی افرادی هستند که به دلیل

شرایط اضطراری یا فشارهای شدید محیطی، اجتماعی یا امنیتی، محل زندگی خود را ترک کرده ولی همچنان در داخل مرزهای کشور باقی می‌مانند (IOM, 2022, p 113). جابجایی داخلی یکی از مهم‌ترین تحولات فضایی در کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود؛ زیرا علاوه بر تغییر الگوی استقرار نفوس، پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای را نیز به همراه دارد. تمرکز ناگهانی نفوس در مناطق خاص، فشار بر منابع و خدمات عمومی، تغییر ساختار جمعیتی و افزایش نیازهای مدیریتی از جمله آثار این پدیده است (Castles & Miller, 2009, p 167).



در افغانستان، جابجایی داخلی عمدتاً ماهیتی اجباری دارد و تحت تأثیر ترکیبی از عوامل محیطی، اقتصادی و سیاسی شکل می‌گیرد. خشک‌سالی، کمبود منابع آب، جنگ، ناامنی، فقر و بیکاری، مهم‌ترین عوامل مؤثر بر جابجایی در داخل کشور محسوب می‌شوند (UNDP, 2023, p118; IOM, 2022, p 116).

۲.۲. نظریه مهاجرت (جابجایی)

به جابجایی جمعیت در درون مرزهای یک کشور، جابجایی یا مهاجرت داخلی گفته می‌شود (حیدری، ۱۳۹۸، ص ۱۶۳). جابجایی یکی از موضوعات بنیادی در علوم اجتماعی و جغرافیا است و نظریه‌های مختلفی برای تبیین آن ارائه شده است. در نگاه کلی، جابجایی به معنای نقل مکان افراد از یک مکان به مکان دیگر به منظور اقامت موقت یا دائمی است (Lee, 1966, p 39). نخستین تبیین‌های علمی جابجایی عمدتاً بر عوامل اقتصادی تمرکز داشتند. آرتور لویس (۱۹۵۴) در نظریه اقتصاد دوگانه بیان می‌کند که تفاوت سطح توسعه میان مناطق روستایی و شهری موجب انتقال نیروی کار از بخش سنتی زراعتی به بخش مدرن شهری می‌شود. پس از او، تودارو (۱۹۶۹) نشان داد که تصمیم به جابجایی تنها بر درآمد واقعی استوار نیست، بلکه افراد بر اساس درآمد مورد انتظار در مقصد تصمیم‌گیری می‌کنند. در دهه‌های بعد، نظریه‌پردازانی چون Massey و همکاران (۱۹۹۳) تأکید کردند که جابجایی پدیده‌ای چندبعدی است و تحت تأثیر عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و محیطی قرار دارد. از این منظر، جابجایی صرفاً واکنشی به فقر نیست، بلکه نتیجه تعامل میان ساختارهای توسعه، فرصت‌های فضایی و سیاست‌های حاکم بر مکان‌های جغرافیایی به عنوان واحدهای جداگانه است (ایراندوست و همکاران، ۱۳۹۳، ص ۹۳).

در چارچوب این پژوهش، نظریه‌های مهاجرت زمینه‌ای برای درک فرآیند جابجایی‌های داخلی در افغانستان فراهم می‌کنند؛ زیرا نشان می‌دهند که چگونه تفاوت فرصت‌ها و امکانات میان مناطق مختلف، جریان‌های جمعیتی یا نفوسی را شکل می‌دهد.



نمودار شماره (۲) انواع جابجایی. منبع (نگارنده)

۲.۳. نظریه فشار و کشش (Push and Pull Theory)

نظریه فشار و کشش که توسط ارنست لی (۱۹۶۶) ارائه شد، یکی از مشهورترین نظریه‌های جابجایی محسوب می‌شود. بر اساس این نظریه، جابجایی نتیجه تعامل میان عوامل دافع در مبدأ و عوامل جاذب در مقصد است. عوامل فشار شامل فقر، بیکاری، کمبود منابع طبیعی، ناامنی، جنگ، خشک‌سالی و ضعف خدمات عمومی می‌باشند. در مقابل، عوامل کشش شامل فرصت‌های شغلی، امنیت، دسترسی به خدمات آموزشی و صحتی، امکانات زیربنایی و کیفیت بهتر زندگی هستند.

دلایل جابجایی مردم در افغانستان معمولاً به موارد مختلفی بستگی دارد، شهرهایی مانند کابل، هرات و ننگرهار به دلیل تمرکز امکانات و خدمات، نقش عوامل کشش را ایفا می‌کنند. بنابراین، نظریه فشار و کشش می‌تواند بخش مهمی از الگوی جابجایی‌های داخلی در افغانستان را توضیح دهد (Spink, 2020, p 25).

۲.۴. نظریه فشار محیطی (Environmental Pressure Theory)

نظریه فشار محیطی بر نقش عوامل طبیعی و محیطی در شکل‌گیری جابجایی جمعیت تأکید دارد. بر اساس این نظریه، زمانی که ظرفیت محیط برای تأمین نیازهای انسانی کاهش یابد، فشارهای محیطی موجب جابجایی نفوس می‌شوند (Blaikie et al., 1994, p 118). خشک‌سالی، بیابان‌زایی، کاهش منابع آب، تخریب زمین‌های زراعتی، سیلاب‌ها و تغییرات اقلیمی از مهم‌ترین عوامل فشار محیطی به‌شمار می‌روند. در چنین شرایطی، ادامه زندگی و فعالیت اقتصادی در مناطق آسیب‌دیده دشوار شده و مردم ناگزیر به ترک یک مکان به رفتن به مکان دیگر روی آورده و جابجایی انجام می‌شود.

چنانچه در ۹ سال گذشته ۲,۲۴۵ مورد سیلاب ثبت شده است، هر سال حدود ۱۰۱,۰۰۰ نفر را تحت تأثیر قرار می‌دهند و خسارتی معادل ۵۴ میلیون دالر به بار می‌آورند. به عنوان مثال، سیلاب‌های سال ۲۰۱۴ حدود ۹۰,۰۰۰ نفر را متاثر کردند که ۲۰,۰۰۰ نفر از آن‌ها جابجا شدند و خسارت ناشی از این سیلاب‌ها بیش از ۱۰۰ میلیون دالر بود (Spink, 2020, p 17). افغانستان یکی از کشورهای آسیب‌پذیر در برابر تغییرات اقلیمی است. به دلیل کوهستانی بودن و خاک ناپایدار، بیش از ۳ میلیون نفر و دارایی‌هایی به ارزش بیش از ۶ میلیارد دالر در معرض این خطر قرار دارند. کاهش بارندگی، اُفت

منابع آب‌های زیرزمینی، خشک‌سالی‌های مکرر و تخریب منابع طبیعی، به‌ویژه در مناطق غربی، جنوبی و شمالی کشور، سبب افزایش جابجایی‌های داخلی شده است. (UNEP, 2020, p 93) از این‌رو، نظریه فشار محیطی یکی از مناسب‌ترین چارچوب‌ها برای تبیین نقش عوامل جغرافیایی در جابجایی‌های داخلی افغانستان محسوب می‌شود.

۲.۵. نظریه جغرافیای سیاسی

جغرافیای سیاسی به بررسی روابط متقابل میان فضا، قدرت، نفوس و حکومت می‌پردازد. در این رویکرد، محیط جغرافیایی صرفاً بستری خنثی برای فعالیت‌های انسانی تلقی نمی‌شود، بلکه یکی از عوامل اثرگذار بر شکل‌گیری ساختارهای سیاسی، الگوهای استقرار جمعیت و شیوه‌های حکمرانی به‌شمار می‌رود. از دیدگاه جغرافیای سیاسی، ویژگی‌های طبیعی و فضایی هر سرزمین می‌تواند فرصت‌ها و محدودیت‌هایی را برای جوامع انسانی ایجاد کند و در نتیجه بر رفتارهای اجتماعی و سیاسی تأثیر بگذارد (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳، ص ۱۶۹).

اندیشمندان کلاسیک جغرافیای سیاسی همچون *ارسطو*، *مونتسکیو*، *راتزل* و *مکیندر*، هر یک به گونه‌ای بر نقش محیط طبیعی در سازمان‌یابی قدرت سیاسی تأکید کرده‌اند. *ارسطو* معتقد بود بدون شناخت شرایط طبیعی و جغرافیایی، فهم پایداری یا ناپایداری حکومت‌ها ممکن نیست. *مونتسکیو* نیز تأثیر اقلیم و شرایط محیطی را بر نظام‌های سیاسی و رفتار جوامع مورد توجه قرار داد (عالم، ۱۳۸۰). در دوران معاصر نیز کوهن بر این باور است که بسیاری از واقعیت‌های سیاسی از طریق شناخت جغرافیا قابل تفسیر هستند و تحولات سیاسی آینده نیز بدون درک بستر جغرافیایی قابل پیش‌بینی نخواهد بود (والترز، ۱۳۶۳). بر اساس این رویکرد، عواملی مانند اقلیم، منابع آب، ناهمواری‌ها، موقعیت جغرافیایی و توزیع فضایی امکانات، علاوه بر تأثیر بر توسعه اقتصادی، در شکل‌دهی جریان‌های مهاجرتی و جابجایی‌های جمعیتی نیز نقش دارند. از این منظر، جابجایی‌های داخلی در افغانستان حاصل تعامل میان محدودیت‌های محیطی، نابرابری‌های فضایی و ساختارهای قدرت سیاسی است. خشک‌سالی، ناامنی، تمرکز خدمات در شهرها و تفاوت سطح توسعه مناطق مختلف، موجب انتقال بخشی از جمعیت از مناطق پیرامونی به مراکز شهری شده و این جابجایی‌ها نیز بر مدیریت شهری، توزیع قدرت و

سیاست گذاری های عمومی اثر گذاشته اند (حافظنیا، ۱۳۸۶؛ حافظنیا و الهوردی زاده، ۱۳۸۸). بنابراین، نظریه جغرافیای سیاسی چارچوبی مناسب برای تبیین نقش عوامل جغرافیایی در شکل گیری جابجایی های داخلی و پیامدهای سیاسی ناشی از آن در افغانستان فراهم می سازد.

۲.۶. رابطه فضا، نفوس و قدرت

در جغرافیای سیاسی، فضا، نفوس و قدرت سه مؤلفه به هم پیوسته اند که در تعامل با یک دیگر ساختارهای سیاسی و اجتماعی را شکل می دهند. فضا به عنوان بستر فعالیت های انسانی، امکانات و محدودیت های خاصی را در اختیار جوامع قرار می دهد؛ جمعیت به عنوان عامل انسانی در این فضا توزیع می شود و قدرت نیز در قالب نهادهای حکومتی برای مدیریت این فضا و جمعیت اعمال می گردد (حافظنیا، ۱۳۹۹). هرگونه تغییر در توزیع فضایی جمعیت می تواند تعادل قدرت را در سطح محلی و ملی تحت تأثیر قرار دهد. جابجایی های داخلی سبب انتقال جمعیت از یک فضا به فضای دیگر می شوند و در نتیجه، الگوهای استقرار انسانی، نیازهای خدماتی، ظرفیت های مدیریتی و حتی روابط سیاسی را دگرگون می سازند. از همین رو، مهاجرت و جابجایی جمعیت صرفاً یک پدیده جمعیتی نیست، بلکه دارای ابعاد سیاسی و فضایی نیز می باشد. در افغانستان، تمرکز فرصت های اقتصادی، اداری و خدماتی در چند شهر بزرگ، موجب شکل گیری جریان های گسترده جابجایی از مناطق روستایی و پیرامونی به مراکز شهری شده است. این تمرکز جمعیتی از یک سو فشار بر مدیریت شهری و زیرساخت های خدماتی را افزایش داده و از سوی دیگر، الگوهای جدیدی از رقابت بر سر منابع، خدمات و فرصت های سیاسی را ایجاد کرده است. در چنین شرایطی، توزیع نامتوازن جمعیت می تواند به تشدید نابرابری های فضایی و افزایش چالش های حکمرانی منجر شود. بر مبنای دیدگاه جغرافیای سیاسی، فضا صرفاً مکان استقرار جمعیت نیست، بلکه عرصه ای برای توزیع قدرت و اعمال حاکمیت نیز محسوب می شود. از این رو، جابجایی های داخلی در افغانستان را می توان فرایندی دانست که نه تنها ساختار فضایی جمعیت را تغییر می دهد، بلکه بر نحوه مدیریت سیاسی سرزمین و کارآمدی نظام حکمرانی نیز اثر می گذارد (Taylor, 2000؛ حافظنیا و کاویانی راد، ۱۳۹۳، ص ۱۶۸).



شکل شماره (۱) عوامل مدل مفهومی.

۳. عوامل جغرافیایی مؤثر بر جابجایی‌های داخلی در افغانستان

۳.۱. خشک‌سالی و بحران آب

عوامل جغرافیایی صرفاً پدیده‌های طبیعی نیستند، بلکه از منظر جغرافیای سیاسی در شکل‌دهی الگوهای استقرار نفوس، توسعه منطقه‌ای و ظرفیت حکمرانی نقش تعیین‌کننده دارند. ویژگی‌هایی چون اقلیم، منابع آب، ناهمواری‌ها، موقعیت جغرافیایی و توزیع فضایی امکانات می‌توانند زمینه‌ساز شکل‌گیری یا تشدید جابجایی‌های داخلی شوند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۶، ص ۸۴- کامران و همکاران، ص ۱۱). از این‌رو، بررسی عوامل جغرافیایی مؤثر بر جابجایی‌های داخلی در افغانستان صرفاً مطالعه یک پدیده محیطی نیست، بلکه تحلیلی از تعامل میان فضا، نفوس و قدرت در مقیاس ملی محسوب می‌شود.

افغانستان کشوری محصور در خشکه است (Red Cross Climate Centre, 2024, p 1) حدود

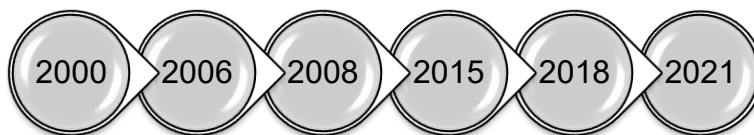
۶۳٪ افغانستان کوهستانی است و شامل یخچال‌های متعدد و بیابان‌های بی‌آب و علف است (Aich et

al., 2017, p 2). نظر به موقعیت جغرافیایی و توپوگرافی که موجب تنوع اقلیمی در این کشور شده

است (Spink, 2020, p 11) یکی از کشورهای خشک و نیمه خشک جهان محسوب می شود و بخش عمده نفوس آن برای تأمین معیشت خود به زراعت و مالداري وابسته اند.

آب و هوا به عنوان یکی از عناصر اصلی محیط طبیعی، از گذشته های دور نقشی تعیین کننده در زندگی انسان ایفا کرده است و به عنوان عاملی سازمان دهنده در فعالیت های انسانی شناخته می شود. این پدیده طبیعی در طول تاریخ، مردمان مناطق مختلف را به سوی فعالیت های ویژه ای سوق داده و حتی بر آداب و رسوم، تعاملات فرهنگی و تحولات سیاسی جوامع اثرگذار بوده است. افزون بر این، آب و هوا در میزان توانایی و تمرکز نفوس، رشد اقتصادی و تکنالوژی و هم چنین در افزایش یا کاهش قدرت ملی کشورها نقشی اساسی داشته است (حافظنیا و قادری حاجت، ۱۳۹۷، ص ۳۳). وابستگی شدید اقتصاد روستایی به منابع آب سبب شده است که هرگونه تغییر در الگوی بارندگی یا کاهش منابع آبی تأثیر مستقیم بر زندگی مردم برجای بگذارد (پاپلی یزدی و ابراهیمی، ۱۳۹۱، ص ۲۵). در دهه های اخیر، خشک سالی های پی در پی، کاهش بارندگی، افت سطح آب های زیرزمینی و خشک شدن منابع آبی، بسیاری از مناطق افغانستان را با بحران معیشتی مواجه ساخته است (UNEP, 2020, p 101). با توجه به پیش بینی ها، شدت خشک سالی به ویژه در جنوب افغانستان به سرعت افزایش یابد (Aich et al, 2017, p 81). از سال ۲۰۰۰، خشک سالی ها ۶.۵ میلیون نفر را تحت تأثیر قرار داده است.

رویدادهای عمده در سال های:

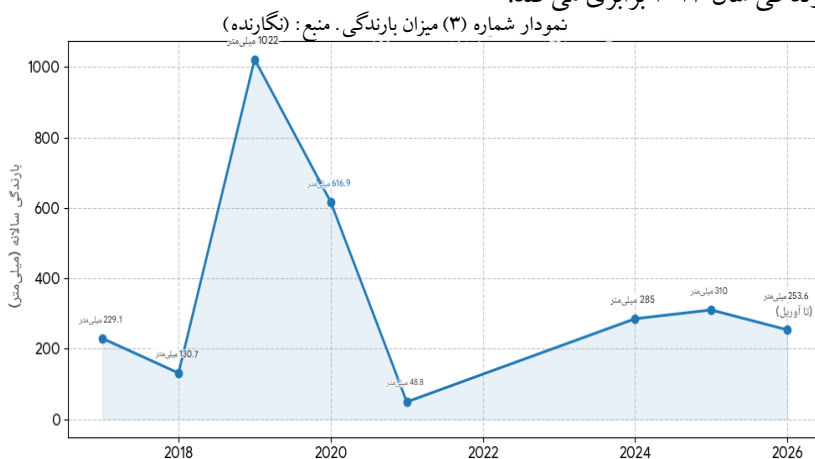


خشک سالی سال ۲۰۱۸ به طور مستقیم بر دو نفر از هر سه نفر تأثیر گذاشت (Holloway, 2022, p 8). خشک سالی در سال های ۲۰۱۸-۲۰۱۹ بیش از دو سوم افغانستان را تحت تأثیر قرار داد و بیش از ۲۶۰,۰۰۰ نفر را بی جا کرد و حدود ۹.۸ میلیون نفر را در بحران غذایی قرار داد (UNOCHA, 2019, p 10). خشک سالی تنها یک پدیده طبیعی نیست، بلکه از منظر جغرافیای سیاسی می تواند موجب تغییر در الگوی استقرار نفوس و بازتوزیع فضایی نفوس گردد. زمانی که زمین های زراعتی توان تولید خود

را از دست می‌دهند، روستاییان ناگزیر به ترک محل سکونت خویش می‌شوند و به سوی شهرها یا مناطق برخوردارتر حرکت می‌کنند. در افغانستان، ولایت‌های هرات، بادغیس، فراه، نیمروز و بخش‌هایی از شمال کشور از جمله مناطقی هستند که در سال‌های اخیر بیشترین تأثیر را از خشک‌سالی پذیرفته‌اند (IOM, 2022, p 98).

حفر چاه‌های عمیق و استفاده ناپایدار از منابع آب، سطح آب‌های زیرزمینی را کاهش داده است (FAO, 2021, p 27). بارندگی‌های شدید اخیر در افغانستان، به‌ویژه در غرب کشور، باعث سیلاب‌های گسترده شده است که منجر به تلفات انسانی و خسارات مالی گردیده است.

برای نمونه این وضعیت نشان‌دهنده افزایش شدت بارش‌های کوتاه‌مدت و ناپایداری اقلیم است. همان‌طور که در نمودار مشاهده می‌کنید، میزان بارندگی در همین چهار ماه نخست سال ۲۰۲۶، تقریباً با کل بارندگی سال ۲۰۲۴ برابری می‌کند.



بر اساس نظریه فشار محیطی، کاهش ظرفیت محیط برای تأمین نیازهای انسانی موجب شکل‌گیری فشارهای جابجایی می‌شود (Blaikie et al., 1994, p 122). این وضعیت در افغانستان به‌خوبی قابل مشاهده است؛ زیرا کاهش آب و تخریب زمین‌های زراعتی نه تنها معیشت روستاییان را تهدید کرده، بلکه باعث افزایش جابجایی‌های داخلی و تمرکز نفوس در مراکز شهری شده است. از منظر سیاسی، بحران آب به افزایش وابستگی مناطق محروم به مراکز شهری، تشدید رقابت بر سر منابع محدود و

افزایش فشار بر ساختارهای مدیریتی دولت منجر می‌شود. بنابراین، خشک‌سالی و بحران آب را می‌توان یکی از مهم‌ترین عوامل جغرافیایی شکل‌دهنده جابجایی در افغانستان دانست، تحلیل‌های جهانی نشان می‌دهد که خشک‌سالی‌ها تا سال ۲۰۵۰ سه برابر افزایش می‌یابند (Naumann et al, 2018, p 45).

۳.۲. جنگ و ناامنی

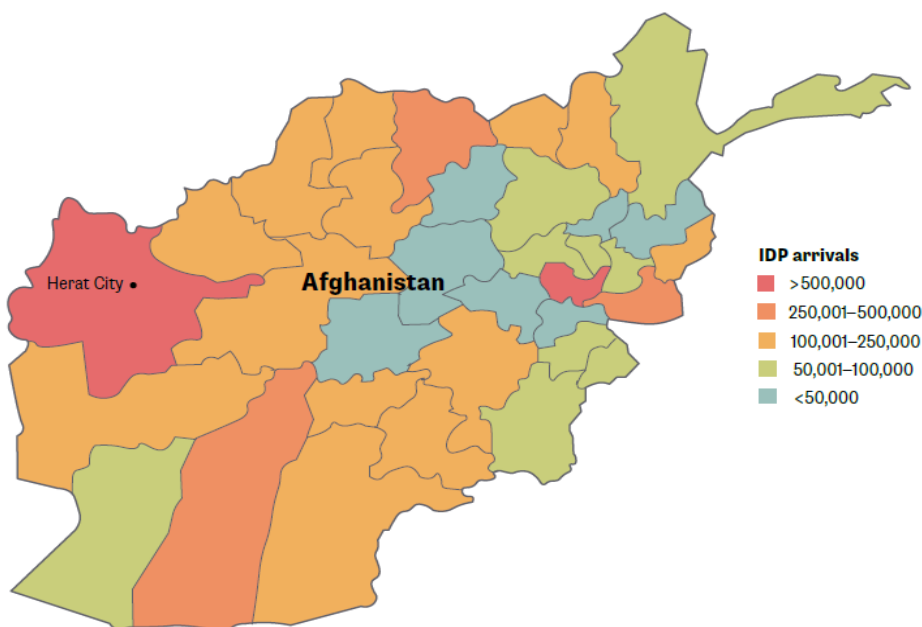
جنگ و ناامنی طی بیش از چهار دهه گذشته یکی از مهم‌ترین عوامل جابجایی‌های داخلی در افغانستان بوده است. موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان، رقابت‌های منطقه‌ای، منازعات داخلی و بی‌ثباتی سیاسی سبب شده است که بخش‌های وسیعی از کشور در دوره‌های مختلف با ناامنی و درگیری‌های مسلحانه مواجه شوند. در نتیجه، میلیون‌ها نفر از باشندگان مناطق درگیر جنگ، برای حفظ جان، امنیت و معیشت خود ناگزیر به ترک محل سکونت‌شان شده‌اند (UNHCR, 2020, p 202). این وضعیت باعث شده است که جابجایی‌های ناشی از جنگ به یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های جغرافیای انسانی افغانستان تبدیل گردد.

در ادبیات جغرافیای سیاسی، جنگ صرفاً یک پدیده نظامی یا امنیتی تلقی نمی‌شود، بلکه عاملی مؤثر در بازآرایی فضایی نفوس و تغییر الگوهای استقرار انسانی به‌شمار می‌رود. جنگ با ایجاد ناامنی، تخریب زیرساخت‌ها و کاهش فرصت‌های اقتصادی، ظرفیت سکونت‌پذیری مناطق را کاهش داده و نفوس را به سوی مناطق امن‌تر سوق می‌دهد. در چنین شرایطی، نقشه توزیع نفوس در سطح سرزمین دچار تغییر می‌شود و بسیاری از مناطق روستایی یا حاشیه‌ای با کاهش نفوس و ضعف فعالیت‌های اقتصادی مواجه می‌گردند؛ در حالی که مناطق امن‌تر و شهرهای بزرگ با رشد سریع نفوس روبه‌رو می‌شوند. (Taylor, 2000, p 79 - پاپلی‌یزدی و ابراهیمی، ۱۳۹۱، ص ۲۱).

افغانستان نمونه روشنی از این وضعیت است. در طول دهه‌های اخیر، جنگ و ناامنی سبب جابجایی گسترده نفوس از ولایت‌های ناامن به مراکز شهری شده است. بر اساس گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی، میلیون‌ها نفر در دوره‌های مختلف در نتیجه درگیری‌های مسلحانه و ناامنی‌های محلی بی‌جا شده‌اند.

با افزایش چشم‌گیر بی‌جاشدگان داخلی، سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM)، برنامه جهانی غذا (WFP)، کمیته نجات بین‌المللی (IRC)، اداره ملی مدیریت حوادث و شورای پناهندگان دانمارک (NRC) در سال ۲۰۱۸ ارزیابی مشترکی را برای شناسایی و ثبت بی‌جاشدگان داخلی انجام دادند (Sahak, 2020, p 13). این ارزیابی نشان داد که بخش بزرگی از جابجایی‌های داخلی در افغانستان مستقیماً با ناامنی و درگیری‌های مسلحانه ارتباط دارد. بسیاری از بی‌جاشدگان داخلی از ولایت‌های ناامن به شهرهایی چون کابل، هرات، ننگرهار، مزارشریف و قندهار منتقل شده‌اند. این جریان‌های جابجایی موجب افزایش تراکم نفوس، گسترش سکونت‌گاه‌های غیررسمی و فشار بر زیرساخت‌ها و خدمات عمومی در شهرهای مقصد شده است. (IDMC, 2024, p 54) در مقابل، خروج نفوس از مناطق مبدأ، به تضعیف ظرفیت‌های اقتصادی و اجتماعی این مناطق و تشدید نابرابری‌های منطقه‌ای انجامیده است. از این‌رو، جنگ و ناامنی نه تنها یک بحران امنیتی، بلکه عاملی مؤثر در بازآرایی فضایی نفوس و تعمیق شکاف‌های توسعه‌ای در کشور به‌شمار می‌رود (Harvey, 2001: 44).

شکل شماره (۲) تعداد بی‌جاشدگان داخلی افغان که بین سال‌های ۲۰۱۲ تا آوریل ۲۰۲۲ وارد ولایات شده‌اند.



بر اساس نظریه فشار و کشش، جنگ و ناامنی از مهم‌ترین عوامل فشار در مناطق مبدأ محسوب می‌شوند و مردم را به سوی مناطق امن‌تر سوق می‌دهند. (Lee, 1966, p 41) در افغانستان، این جابجایی‌ها صرفاً واکنشی به ناامنی نیست، بلکه بازتابی از تحولات گسترده در ساختار فضایی، اقتصادی و سیاسی کشور است. از همین‌رو، جنگ و ناامنی را می‌توان یکی از بنیادی‌ترین عوامل جغرافیایی مؤثر بر جابجایی‌های داخلی دانست که نقش مهمی در دگرگونی الگوهای استقرار نفوس و سازمان فضایی افغانستان داشته است.

۳.۳. تغییرات اقلیمی

تغییرات اقلیمی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های محیطی و توسعه‌ای قرن بیست‌ویکم، پیامد افزایش غلظت گازهای گل‌خانه‌ای در جو زمین است که عمدتاً در نتیجه فعالیت‌های انسانی به وجود آمده است (IPCC, 2023, p 12). این پدیده در دهه‌های اخیر نه تنها نظام‌های طبیعی را تحت تأثیر قرار داده، بلکه به یکی از عوامل مؤثر در جابجایی نفوس، ناامنی غذایی و بی‌ثباتی‌های اجتماعی و سیاسی در بسیاری از کشورهای جهان تبدیل شده است.

از دیدگاه جغرافیا، اقلیم یکی از مهم‌ترین عناصر محیط طبیعی محسوب می‌شود که بر توزیع نفوس، فعالیت‌های اقتصادی، بهره‌برداری از منابع و ظرفیت سکونت‌پذیری مناطق تأثیر مستقیم دارد. اقلیم به مجموع شرایط متوسط جوی در یک دوره زمانی طولانی (معمولاً ۳۰ تا ۵۰ سال) اطلاق می‌شود و تغییر در این شرایط می‌تواند ساختار فضایی سکونت و فعالیت‌های انسانی را دگرگون سازد (عارض، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶). به همین دلیل، بسیاری از جغرافی‌دانان اقلیم را یکی از عوامل بنیادی جمعیت‌پذیری و توسعه سرزمینی می‌دانند (حیدری، ۱۳۹۸، ص ۴).

افغانستان به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص، اقلیم خشک و نیمه‌خشک، وابستگی گسترده اقتصاد به زراعت و محدودیت منابع آبی، یکی از آسیب‌پذیرترین کشورهای جهان در برابر تغییرات اقلیمی به‌شمار می‌رود. این کشور در شاخص جهانی آسیب‌پذیری اقلیمی سال ۲۰۲۲ در میان ۱۹۱ کشور، در رتبه سوم آسیب‌پذیری قرار گرفته است (Red Cross Climate Centre, 2024, p 2). هم‌چنین

مطالعات بین‌المللی نشان می‌دهد که افغانستان در میان کشورهای جهان از نظر تأثیرپذیری از مخاطرات اقلیمی، جایگاه بسیار شکننده‌ای دارد (Spink, 2020, p 7).

بررسی‌ها نشان می‌دهد که میانگین دمای سالانه افغانستان از سال ۱۹۵۱ تا ۲۰۱۰ حدود ۱.۸ درجه سانتی‌گراد افزایش یافته است. هم‌چنین حجم یخچال‌های طبیعی کشور بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ حدود ۱۸.۵ فیصد کاهش یافته که این روند تهدیدی جدی برای منابع آبی و امنیت غذایی کشور محسوب می‌شود (ReliefWeb, 2023, p 2). به‌طور متوسط سالانه حدود ۳۳۷ میلی‌متر بارندگی در افغانستان ثبت می‌شود، اما این میزان در مناطق مختلف کشور تفاوت چشم‌گیری دارد؛ به گونه‌ای که مناطق جنوب‌غربی کمتر از ۱۵۰ میلی‌متر و مناطق کوهستانی شمال‌شرق بیش از ۱۰۰۰ میلی‌متر بارندگی دریافت می‌کنند (Red Cross Climate Centre, 2024, p 1-2). این نابرابری فضایی در توزیع بارندگی، در کنار روند فزاینده گرمایش اقلیمی، موجب افزایش آسیب‌پذیری بسیاری از مناطق روستایی شده است.

از منظر جغرافیای انسانی، تغییرات اقلیمی زمانی به یک عامل جابجایی تبدیل می‌شود که ظرفیت محیط برای تأمین نیازهای نفوس کاهش یابد. افزایش خشک‌سالی‌ها، کاهش حاصل‌خیزی زمین‌های زراعتی، تخریب چراگاه‌ها، فرسایش خاک و کاهش دسترسی به منابع آب، توان معیشتی خانوارهای روستایی را تضعیف کرده و آنان را به جابجایی وادار می‌سازد (Holloway et al., 2022, p13). بر اساس نظریه فشار محیطی، زمانی که فشارهای ناشی از محیط طبیعی از آستانه تحمل جوامع فراتر رود، جابجایی به یکی از مهم‌ترین راهبردهای سازگاری تبدیل می‌شود (Blaikie et al., 1994, p 93). در افغانستان، بخش بزرگی از جابجایی‌های داخلی در سال‌های اخیر با پیامدهای مستقیم و غیرمستقیم تغییرات اقلیمی ارتباط داشته است.

تا پایان سال ۲۰۲۱ بیش از ۴.۳ میلیون بی‌جاشده داخلی در کشور ثبت شده بود که بیش از ۷۰۰ هزار نفر از آنان تنها در همان سال بی‌جا شده‌اند (Holloway et al., 2022, p 16).

از منظر جغرافیای سیاسی، تغییرات اقلیمی تنها یک مسئله محیطی نیست، بلکه به تدریج به یک مسئله امنیت انسانی و حکمرانی سرزمینی تبدیل شده است. از این‌رو، تغییرات اقلیمی را می‌توان یکی

از مهم‌ترین عوامل جغرافیایی مؤثر بر جابجایی‌ها در افغانستان دانست که پیامدهای آن فراتر از عرصه محیط زیست بوده و ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

۳.۴. حوادث طبیعی

افغانستان به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص، ساختار کوهستانی، شرایط اقلیمی متنوع و قرارگرفتن در کمربندهای فعال زمین‌ساختی، از جمله کشورهای آسیب‌پذیر در برابر حوادث طبیعی به‌شمار می‌رود. سیلاب‌ها، زلزله‌ها، زمین‌لغزش‌ها، برف‌کوچ‌ها و خشک‌سالی‌های مکرر هر ساله خسارات گسترده‌ای بر زندگی مردم، زیرساخت‌های اقتصادی و منابع معیشتی کشور وارد می‌کنند (UNDP, 2023, p 121). این وضعیت سبب شده است که حوادث طبیعی به یکی از عوامل مهم جابجایی‌های داخلی و تغییر الگوهای استقرار نفوس در افغانستان تبدیل شوند.

بر اساس مطالعات بین‌المللی، افغانستان پس از هائیتی در میان کشورهای جهان از نظر میزان تلفات ناشی از حوادث طبیعی طی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۵ در جایگاه دوم قرار داشته است. هم‌چنین حوادث جوی و ژئوفیزیکی حدود نیمی از کل مرگ‌ومیرهای ناشی از مخاطرات طبیعی در کشور را تشکیل می‌دهند (Holloway, Ullah, Ahmadi et al., 2022, p 13). افزون بر خسارات انسانی، این رویدادها سالانه هزاران خانواده را با از دست دادن مسکن، زمین‌های زراعتی، منابع آب و دارایی‌های اقتصادی مواجه می‌سازند. یکی از مهم‌ترین پیامدهای حوادث طبیعی، افزایش جابجایی‌های داخلی است. در بسیاری از مناطق روستایی، وقوع سیلاب‌ها، زلزله‌ها و زمین‌لغزش‌ها موجب تخریب محیط زندگی و کاهش ظرفیت معیشتی خانوارها می‌شود؛ در نتیجه بخشی از نفوس ناگزیر به ترک محل سکونت خود و جابجایی در دیگر مناطق امن‌تر یا شهرهای بزرگ روی می‌آورند (بیرجندی و همکاران، ۱۳۹۴، ص ۷۶). بر اساس گزارش‌های بین‌المللی، به‌طور متوسط سالانه حدود ۴۰۰ هزار نفر در افغانستان از حوادث طبیعی متأثر می‌شوند و بخش قابل توجهی از آنان در معرض جابجایی قرار می‌گیرند. (IDMC, 2021, p 3)

از دیدگاه نظریه فشار محیطی، زمانی که محیط طبیعی توان تأمین نیازهای اساسی نفوس را از دست بدهد، فشارهای جابجایی افزایش می‌یابد و جابجایی به یکی از راهبردهای بقا تبدیل می‌شود

(Blaikie et al., 1994, p 112) در افغانستان، بسیاری از خانواده‌ها پس از وقوع حوادث طبیعی، به دلیل نبود امکانات بازسازی و ضعف ظرفیت‌های اقتصادی محلی، امکان بازگشت به مناطق آسیب‌دیده را از دست می‌دهند و به‌صورت دائمی یا نیمه‌دائمی در مناطق جدید مستقر می‌شوند.

از منظر جغرافیای سیاسی، حوادث طبیعی زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند که ظرفیت حکومت برای مدیریت بحران محدود باشد. افزایش شمار بی‌جاشدگان، نیاز به خدمات اضطراری، اسکان موقت، بازسازی زیرساخت‌ها و تأمین منابع معیشتی، فشار قابل توجهی بر نهادهای دولتی وارد می‌کند. در چنین شرایطی، مدیریت ناکارآمد بحران می‌تواند به نارضایتی‌های اجتماعی، افزایش آسیب‌پذیری مناطق محروم و تشدید نابرابری‌های فضایی منجر شود (UNDRR, 2022, p 134).

علاوه بر این، تمرکز نفوس آسیب‌دیده در شهرهای بزرگ سبب افزایش فشار بر خدمات شهری، گسترش سکونت‌گاه‌های غیررسمی و دشوارتر شدن مدیریت شهری می‌گردد (ایراندوست و همکاران، ۱۳۹۳، ص ۹۱). به همین دلیل، حوادث طبیعی در افغانستان نه تنها یک مسئله محیطی، بلکه یک چالش توسعه‌ای، انسانی و سیاسی محسوب می‌شوند که پیامدهای آن بر ساختار فضایی نفوس، مدیریت سرزمینی و ثبات اجتماعی کشور تأثیر مستقیم دارد.

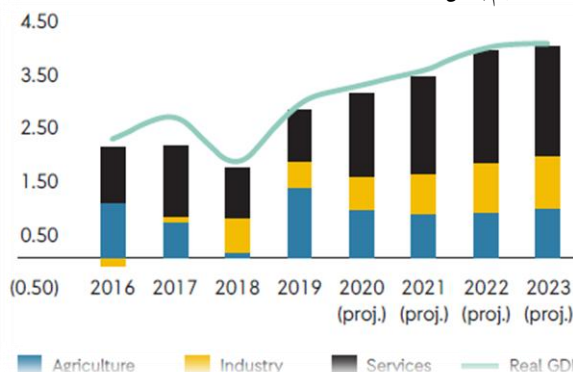
۳.۵. فقر و بیکاری

فقر و بیکاری از مهم‌ترین عوامل اقتصادی مؤثر بر جابجایی‌های داخلی محسوب می‌شوند. در افغانستان، بخش زیادی از نفوس روستایی به دلیل محدود بودن فرصت‌های شغلی، ضعف سرمایه‌گذاری، با مشکلات معیشتی گسترده مواجه‌اند (World Bank, 2023, p 467). فقر در بسیاری از موارد نتیجه شرایط جغرافیایی و نابرابری‌های توسعه‌ای است. مناطقی که از زیرساخت‌های حمل‌ونقل، منابع آب، خدمات آموزشی و امکانات اقتصادی محروم‌اند، معمولاً سطح بالاتری از فقر را تجربه می‌کنند. در نتیجه، مردم این مناطق برای دسترسی به فرصت‌های بهتر زندگی به شهرها سرازیر می‌شوند (نادری و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۱۹۲).

به طور متوسط، سالانه خسارتی به ارزش ۲۸۰ میلیون دالر به بخش زراعت وارد می شود و رویدادهای شدید ممکن است هزینه ای بالغ بر ۳ میلیارد دالر به بار آورند (Holloway, 2022, p 18) که این امر خود باعث گسترش فقر می شود.

همان گونه که در شکل (۳) مشاهده می شود، رشد اقتصادی افغانستان طی سال های اخیر بیشتر متکی بر بخش خدمات بوده است، در حالی که بخش زراعت به رغم نقش اساسی در اشتغال و معیشت روستایان، از نوسانات قابل توجهی برخوردار بوده است. این وضعیت نشان می دهد که بخش بزرگی از نفوس روستایی در برابر شوک های اقتصادی و محیطی آسیب پذیر بوده و کاهش فرصت های شغلی در مناطق روستایی می تواند زمینه ساز جابجایی های داخلی مخصوصاً به مراکز شهری گردد.

شکل شماره (۳) سهم بخش های زراعت، صنعت و خدمات در رشد اقتصادی افغانستان (2016-2023)



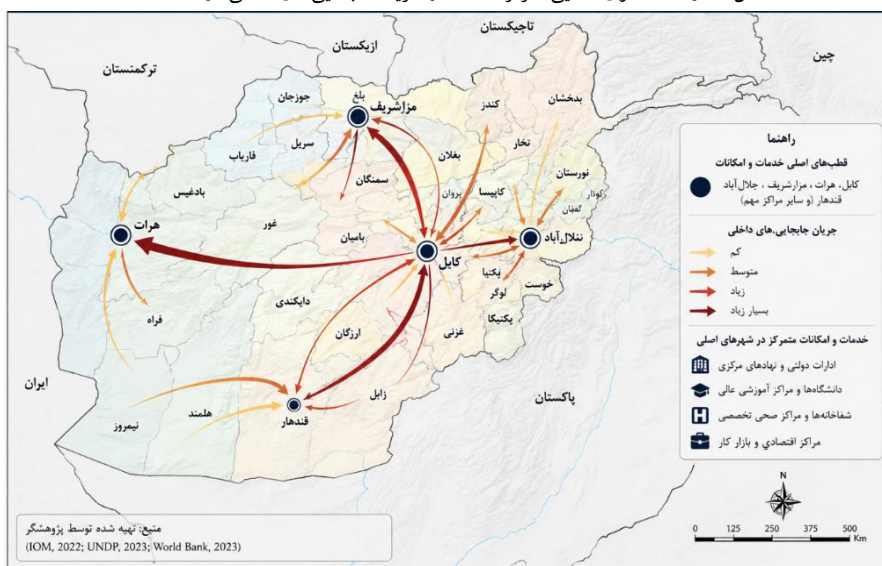
Source: <https://climateknowledgeportal.worldbank.org/country/Afghanistan>

۳.۶. تمرکز خدمات و امکانات در شهرها

یکی از مهم ترین عوامل فضایی مؤثر بر جابجایی های داخلی در افغانستان، تمرکز خدمات، امکانات و فرصت های توسعه ای در مراکز شهری است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، توزیع نامتوازن امکانات میان مناطق مرکزی و پیرامونی موجب شکل گیری جریان های مداوم جابجایی داخلی می شود. افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ به گونه ای که بخش عمده ای از خدمات آموزشی، صحتی، اداری، اقتصادی و زیربنایی در چند شهر بزرگ کشور متمرکز شده است. این وضعیت سبب گردیده تا شهرها به مراکز اصلی جذب نفوس تبدیل شوند و مناطق روستایی و پیرامونی با روند مستمر خروج

نفوس مواجه گردند. بر اساس نظریه فشار و کشش، جابجایی زمانی شکل می‌گیرد که عوامل فشار در مناطق مبدأ با عوامل جاذبه در مناطق مقصد همراه شوند (Lee, 1966, p 41). در افغانستان، کمبود فرصت‌های شغلی، ضعف زیرساخت‌ها، محدودیت دسترسی به خدمات صحتی و آموزشی و پایین بودن سطح سرمایه‌گذاری در بسیاری از مناطق روستایی، نقش عوامل فشار را ایفا می‌کنند؛ در مقابل، شهرهایی چون کابل، هرات، مزارشریف و ننگرهار به دلیل تمرکز ادارات دولتی، پوهنتون‌ها، شفاخانه‌ها، مراکز تجاری و بازار کار، به ع نوان قطب‌های جذب نفوس عمل می‌نمایند.

شکل شماره (۴) الگوی فضایی تمرکز خدمات و جریان جابجایی‌های داخلی در افغانستان.



از منظر جغرافیای انسانی، تمرکز خدمات در شهرها موجب شکل‌گیری «جاذبه فضایی» می‌شود. هر اندازه امکانات و فرصت‌ها در یک مکان متمرکزتر باشد، توان جذب نفوس آن نیز افزایش می‌یابد. (World Bank, 2023, p 460). از دیدگاه جغرافیای سیاسی، تمرکز خدمات تنها یک مسئله اقتصادی یا اجتماعی نیست، بلکه بازتابی از نحوه توزیع قدرت و منابع در سطح سرزمین است. در بسیاری از موارد، تمرکز سرمایه‌گذاری‌های دولتی، پروژه‌های زیربنایی و خدمات در مراکز شهری سبب می‌شود که مناطق پیرامونی از روند توسعه بازمانند. این نابرابری فضایی به تدریج شکاف میان مرکز و پیرامون را افزایش داده و زمینه‌ساز جابجایی‌های گسترده می‌شود (Harvey, 2001, p 47).

در افغانستان، تمرکز تاریخی نهادهای سیاسی و اداری در کابل و تا حدودی در چند شهر بزرگ دیگر، موجب شده است که بسیاری از خدمات کلیدی و فرصت‌های اقتصادی در همین مراکز متمرکز گردد. در نتیجه، نفوس مناطق دورافتاده برای دسترسی به منابع و خدمات عمومی ناگزیر به جابجایی می‌شوند. این فرایند علاوه بر تغییر ساختار نفوسی مناطق مبدأ و مقصد، بر الگوی توزیع قدرت، منابع و نفوذ سیاسی نیز تأثیرگذار است (World Bank, 2022, p 140). یکی دیگر از پیامدهای تمرکز خدمات، رشد سریع شهرنشینی و گسترش سکونت‌گاه‌های غیررسمی در حاشیه شهرها است. افزایش جمعیت در شهرهای بزرگ بدون توسعه متناسب زیرساخت‌ها، فشار زیادی بر خدمات شهری وارد می‌کند و مدیریت شهری را با چالش‌های جدی مواجه ساخته و توان پاسخ‌گویی نهادهای محلی را کاهش داده و زمینه‌ساز نارضایتی‌های اجتماعی می‌شود (UNDP, 2023, p 125).

از این‌رو، تمرکز خدمات و امکانات در شهرها را می‌توان یکی از عوامل کلیدی جابجایی‌های داخلی در افغانستان دانست که در پیوند مستقیم با ساختار فضایی توسعه، الگوی توزیع منابع و نظام حکومت‌داری قرار دارد. این عامل نه تنها موجب انتقال نفوس از مناطق پیرامونی به مراکز شهری می‌شود، بلکه در بلندمدت بر توازن منطقه‌ای، عدالت فضایی و ثبات سیاسی کشور نیز تأثیر می‌گذارد.

۳.۷. نابرابری فضایی و تمرکزگرایی سیاسی

نابرابری فضایی به توزیع نامتوازن امکانات، منابع، فرصت‌های اقتصادی و خدمات عمومی در سطح سرزمین اشاره دارد (نادری و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۱۹۲). در افغانستان، تمرکز قدرت سیاسی، سرمایه گذاری‌های دولتی و خدمات عمومی در چند مرکز محدود شهری باعث شده است که بسیاری از مناطق روستایی و پیرامونی از روند توسعه عقب بمانند. این وضعیت به مرور زمان جریان‌های جابجایی داخلی را تقویت کرده است.

از منظر جغرافیای سیاسی، جابجایی‌های داخلی صرفاً نتیجه تصمیم افراد نیست، بلکه بازتاب ساختار فضایی قدرت و الگوی توسعه کشور است. هرچه شکاف توسعه‌ای میان مناطق بیشتر باشد، تمایل به جابجایی نیز افزایش می‌یابد (حافظ‌نیا، ۱۳۹۹، ص ۱۳۶). بنابراین، جابجایی‌های داخلی در

افغانستان را می‌توان تا حد زیادی نتیجه نابرابری فضایی و تمرکزگرایی سیاسی دانست که طی سال‌های متمادی در ساختار حکمرانی کشور شکل گرفته است.

از این‌رو بررسی عوامل جغرافیایی مؤثر بر جابجایی‌های داخلی در افغانستان نشان می‌دهد که این پدیده حاصل تأثیر یک عامل منفرد نیست، بلکه نتیجه تعامل پیچیده عوامل محیطی، اقتصادی، امنیتی و فضایی است. خشک‌سالی، بحران آب، تغییرات اقلیمی، جنگ، فقر، تمرکز خدمات و نابرابری فضایی، هر یک به گونه‌ای در شکل‌گیری جریان‌های جابجایی داخلی نقش ایفا می‌کنند. در این میان، نابرابری فضایی و تمرکزگرایی سیاسی نقش محوری دارند؛ زیرا بسیاری از عوامل دیگر نیز در چارچوب همین ساختار فضایی قدرت و توسعه عمل می‌کنند. این عوامل در نهایت زمینه‌ساز تغییرات گسترده جمعیتی و بروز پیامدهای سیاسی در مناطق مقصد می‌شوند.

۴. پیامدهای سیاسی جابجایی‌های داخلی در افغانستان

جابجایی‌های داخلی در افغانستان تنها یک پدیده جمعیتی یا واکنشی موقت به بحران‌های اقتصادی، امنیتی و محیطی نیست، بلکه فرآیندی سیاسی و فضایی است که آثار آن در ساختار حکومت‌داری، سازمان فضایی کشور، توزیع قدرت، روابط اجتماعی و امنیت ملی قابل مشاهده می‌باشد. در دهه‌های اخیر، تشدید جنگ و ناامنی، خشک‌سالی‌ها، تغییرات اقلیمی، حوادث طبیعی، فقر، بیکاری و تمرکز امکانات در مراکز شهری، موج‌های گسترده‌ای از جابجایی‌های داخلی را در افغانستان ایجاد کرده است. این جابجایی‌ها افزون بر تغییر الگوهای استقرار نفوس، پیامدهای گسترده‌ای بر مدیریت سرزمینی و ثبات سیاسی کشور بر جای گذاشته‌اند (محمدی و رسولی، ۱۴۰۴، ص ۶۶).

در مطالعات جغرافیای سیاسی، رابطه میان محیط جغرافیایی، نفوس و قدرت از موضوعات اساسی به‌شمار می‌رود. اندیشمندانی چون راتزل، مکیندر، کوهن و حافظ‌نیا بر این باورند که فضای جغرافیایی در شکل‌گیری ساختارهای سیاسی، الگوهای حکمرانی و سازمان قدرت نقش مهمی دارد (احمدی و همکاران، ۱۴۰۳، ص ۱۳۳). از این‌رو، تغییر در الگوی توزیع نفوس می‌تواند فراتر از ابعاد جمعیتی، بر تخصیص منابع و کارآمدی نظام حکمرانی تأثیر بگذارد.

افغانستان با ناهمواری‌های گسترده، پراکندگی سکونت‌گاه‌ها، اقلیم خشک و محدودیت منابع آب، همواره با چالش‌های فضایی و توسعه‌ای روبه‌رو بوده است (محمدي و رسولی، ۱۴۰۴، ص ۶۰). بسیاری از پژوهشگران معتقدند که؛ سیاست و نظام حکمرانی در طول تاریخ بیش از هر عامل دیگری تحت تأثیر شرایط جغرافیایی و اقلیمی ویژه‌ای قرار داشته است؛ شرایطی که به‌طور مستقیم بر حیات سیاسی جوامع اثرگذار بوده است (شعبانی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۱). جابجایی‌های داخلی عمدتاً از مناطق روستایی، ناامن و آسیب‌پذیر به سوی شهرهای بزرگ و مراکز ولایات صورت گرفته است. برخی مناطق با کاهش نفوس فعال و ضعف ظرفیت‌های اقتصادی مواجه شده‌اند و در مقابل، شهرهای مقصد با فشار بر زیرساخت‌ها، افزایش تقاضا برای خدمات عمومی و پیچیده‌تر شدن مدیریت شهری روبه‌رو گردیده‌اند (محمدي و رسولی، ۱۴۰۴، ص ۶۰).

از منظر جغرافیای سیاسی، جابجایی‌های داخلی بر بازتوزیع نفوس، تغییر ساختارهای اجتماعی و تحول روابط قدرت اثر می‌گذارند. این روند می‌تواند ترکیب سنی، جنسی و قومی مناطق را تغییر داده و الگوهای مشارکت سیاسی و دسترسی به منابع را دگرگون سازد (محمودیان، ۱۳۹۷، ص ۳). افزایش فشار بر ساختارهای حکومت‌داری، رشد سکونت‌گاه‌های غیررسمی، گسترش حاشیه‌نشینی، تشدید رقابت بر سر منابع محدود، تنش‌های اجتماعی و قومی، افزایش هزینه‌های امنیتی و بروز چالش‌های جدید در مدیریت شهری، از مهم‌ترین پیامدهای سیاسی و مدیریتی جابجایی‌های داخلی در افغانستان به‌شمار می‌روند. نادری و همکاران نیز تأکید می‌کنند که جابه‌جایی‌های گسترده می‌تواند شکاف میان دولت و جامعه را افزایش داده و زمینه‌ساز نارضایتی‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی گردد (نادری و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۱۹۲).

بر این اساس، بررسی پیامدهای سیاسی جابجایی‌های داخلی در افغانستان اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا این پدیده نه تنها ساختار فضایی نفوس را متحول ساخته، بلکه بر کارآمدی حکومت، عدالت فضایی، امنیت انسانی و ثبات سیاسی کشور نیز اثرگذار بوده است. از این منظر، جابجایی‌های داخلی را می‌توان بازتابی از تعامل پیچیده میان جغرافیا، نفوس و قدرت دانست.

۴.۱. فشار بر دولت و ساختارهای حکومت‌داری

یکی از مهم‌ترین پیامدهای سیاسی جابجایی‌های داخلی، افزایش فشار بر ساختارهای حکومت‌داری و کاهش ظرفیت نهادهای دولتی در مدیریت مؤثر نفوس و سرزمین است. جابجایی‌های گسترده ناشی از جنگ، ناامنی، خشک‌سالی، تغییرات اقلیمی و نابرابری‌های فضایی، موجب تمرکز روزافزون نفوس در برخی مراکز شهری شده و تعادل میان ظرفیت‌های مدیریتی دولت و نیازهای شهروندان را با چالش روبه‌رو ساخته است. از این منظر، جابجایی داخلی تنها یک تحول جمعیتی نیست، بلکه پدیده‌ای است که بر کارآمدی حکومت، مشروعیت سیاسی و کیفیت حکمرانی تأثیر می‌گذارد (پاپلی‌یزدی و ابراهیمی، ۱۳۹۱، ص ۲۳). در جغرافیای سیاسی، دولت زمانی قادر به اعمال اقتدار مؤثر بر قلمرو خود است که میان نفوس، منابع و ظرفیت‌های مدیریتی توازن وجود داشته باشد. هرگاه تغییرات سریع جمعیتی خارج از چارچوب برنامه‌ریزی سرزمینی رخ دهد، توانایی دولت در مدیریت فضا و ارائه خدمات عمومی کاهش می‌یابد (جانتن، فلاحی و سیفی، ۱۳۹۴، ص ۵۵). افغانستان طی دو دهه اخیر شاهد چنین وضعیتی بوده است؛ به گونه‌ای که موج‌های متوالی بی‌جاشدگی داخلی سبب تمرکز گسترده نفوس در شهرهایی مانند کابل، هرات، مزارشریف و جلال‌آباد شده و فشار قابل توجهی بر نهادهای حکومتی وارد کرده است.

افزایش جمعیت در مراکز شهری، تقاضا برای خدمات اساسی از قبیل مسکن، آب آشامیدنی، برق، آموزش، خدمات صحتی، حمل‌ونقل و اشتغال را به شکل چشمگیری افزایش داده است. با این حال، ظرفیت نهادهای دولتی و حکومت‌های محلی متناسب با این رشد جمعیتی توسعه نیافته و در بسیاری موارد شکاف میان نیازهای شهروندان و توانایی دولت در پاسخ‌گویی به این نیازها گسترش یافته است (World Bank, 2023, p 444) از منظر حکومت‌داری فضایی، جابجایی‌های داخلی زمانی به یک چالش سیاسی تبدیل می‌شوند که دولت نتواند توزیع متوازن خدمات و امکانات را در سطح سرزمین حفظ کند. در افغانستان، تمرکز تاریخی قدرت سیاسی، سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و خدمات عمومی در چند شهر بزرگ، هم از عوامل جابجایی داخلی بوده و هم پس از وقوع آن فشار بیشتری بر همین

مراکز وارد کرده است. بدین ترتیب، نوعی چرخه معیوب شکل گرفته که در آن تمرکز امکانات، جابجایی را تشدید کرده و جابجایی نیز به تمرکز بیشتر انجامیده است (Weerasinghe, 2021, p 340).

افزون بر این، اسکان بی‌جاشدگان، تأمین کمک‌های بشردوستانه، توسعه خدمات عمومی و مدیریت بحران‌های انسانی، هزینه‌های مالی و اداری قابل توجهی را بر دولت تحمیل کرده است. در کشوری که با محدودیت منابع، ضعف ساختارهای اداری و وابستگی به کمک‌های خارجی مواجه است، این فشارها می‌تواند توان حکومت را در اجرای سایر برنامه‌های توسعه‌ای کاهش دهد.

جابجایی‌های داخلی هم‌چنین بر رابطه دولت و جامعه تأثیر می‌گذارند. هنگامی که حکومت نتواند نیازهای اولیه جمعیت جابه‌جا شده را تأمین کند، احساس محرومیت و بی‌عدالتی افزایش یافته و اعتماد عمومی به نهادهای دولتی کاهش می‌یابد. بی‌توجهی به نیازهای اجتماعی و معیشتی مهاجران داخلی می‌تواند به گسترش نارضایتی‌های عمومی و افزایش فاصله میان دولت و ملت منجر شود (نادری و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۱۹۲). در مجموع، جابجایی‌های داخلی یکی از مهم‌ترین آزمون‌های حکومت‌داری در افغانستان به‌شمار می‌رود.

۴.۲. گسترش حاشیه‌نشینی و سکونت‌گاه‌های غیررسمی

یکی از مهم‌ترین پیامدهای سیاسی و فضایی جابجایی‌های داخلی در افغانستان، گسترش حاشیه‌نشینی و افزایش سکونت‌گاه‌های غیررسمی در پیرامون شهرهای بزرگ است. طی دهه‌های اخیر، جابجایی نفوس ناشی از جنگ، ناامنی، خشک‌سالی، فقر، تغییرات اقلیمی و تمرکز امکانات در مراکز شهری، موجب شده است که شمار زیادی از خانواده‌ها به شهرهایی چون کابل، هرات، مزارشریف و جلال‌آباد روی آورند. اما ظرفیت کالبدی و اقتصادی این شهرها متناسب با رشد نفوس توسعه نیافته و در نتیجه بخش قابل توجهی از جابجاشدگان در سکونت‌گاه‌های غیررسمی و فاقد خدمات اساسی مستقر شده‌اند. (UN-Habitat, 2021, p 134) از منظر جغرافیای سیاسی، حاشیه‌نشینی صرفاً یک مسئله شهری نیست، بلکه بازتابی از نابرابری فضایی، تمرکزگرایی سیاسی و ضعف مدیریت سرزمین به‌شمار می‌رود. زمانی که فرصت‌های اقتصادی، خدمات عمومی و سرمایه‌گذاری‌ها در چند مرکز محدود متمرکز شوند، جریان‌های جابجایی نیز به همان مناطق هدایت می‌گردد. از این‌رو، حاشیه‌نشینی

بیش از آن که حاصل انتخاب فردی باشد، نتیجه توسعه نامتوازن و توزیع ناعادلانه امکانات در سطح سرزمین است (دویران، ۱۳۸۸، ص ۳؛ قرخلو و حبیبی، ۱۳۸۵، ص ۵۳). بسیاری از جابجاشدگان داخلی پس از ورود به شهرها توانایی تأمین مسکن رسمی را ندارند و ناچار در زمین‌های فاقد سند، دامنه تپه‌ها، حاشیه رودخانه‌ها و مناطق کم‌برخوردار اسکان می‌یابند. این سکونت‌گاه‌ها معمولاً از خدماتی چون آب آشامیدنی سالم، برق پایدار، شبکه فاضلاب، مراکز صحتی و آموزشی محروم‌اند (UN-Habitat, 2021, p 129).

مطالعات مختلف نشان داده است که میان جابجایی‌های روستا - شهر و گسترش سکونت‌گاه‌های فقیرنشین رابطه‌ای معنادار وجود دارد (فرهادی‌خواه، حاتمی‌نژاد و شاهی، ۱۳۹۸، ص ۲۷). هرچند مهاجرت به خودی خود عامل فقر شهری محسوب نمی‌شود، اما هنگامی که رشد نفوس شهری از ظرفیت زیرساخت‌ها و برنامه‌ریزی شهری فراتر رود، زمینه گسترش سکونت‌گاه‌های غیررسمی فراهم می‌شود (UNDP, 2005, p 13). در چنین شرایطی، بخشی از جابجاشدگان که توانایی ورود به بازار رسمی مسکن را ندارند، در مناطق حاشیه‌ای و کم‌برخوردار مستقر می‌شوند (کمانداری و همکاران، ۱۳۹۳، ص ۱۲۱).

گسترش سکونت‌گاه‌های غیررسمی می‌تواند نشانه‌ای از ضعف حضور مؤثر دولت در بخشی از قلمرو شهری باشد. در جغرافیای سیاسی، توانایی دولت در مدیریت فضا و کنترل سرزمین از شاخص‌های مهم اقتدار سیاسی محسوب می‌شود. زمانی که بخش‌هایی از شهر خارج از چارچوب برنامه‌ریزی رسمی توسعه یابد، نوعی خلأ حکمرانی ایجاد می‌شود که می‌تواند زمینه‌ساز رشد شبکه‌های غیررسمی قدرت و دشوارتر شدن مدیریت شهری گردد (فرهادی‌خواه، حاتمی‌نژاد و شاهی، ۱۳۹۸، ص ۲۷). پیامد دیگر این روند، تشدید نابرابری فضایی در درون شهرها است. در بسیاری از شهرهای افغانستان، شکاف آشکاری میان مناطق برخوردار و مناطق حاشیه‌ای مشاهده می‌شود. این شکاف صرفاً کالبدی نیست، بلکه به تدریج به نابرابری اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود و احساس محرومیت نسبی، بی‌عدالتی و نارضایتی را در میان ساکنان مناطق حاشیه‌ای افزایش می‌دهد. از این منظر، حاشیه‌نشینی را می‌توان جلوه‌ای از توزیع نامتوازن قدرت، منابع و فرصت‌ها در فضای شهری

دانست (محمدي و رسولي، ۱۴۰۴، ص ۴۱۲). علاوه بر این، تمرکز فقر در مناطق حاشیه‌ای می‌تواند زمینه افزایش بیکاری، اقتصاد غیررسمی، آسیب‌های اجتماعی و ناامنی شهری را فراهم سازد (صباحی لکی، ۱۳۹۴، ص ۵۵). چنین وضعیتی هزینه‌های مدیریتی و امنیتی دولت را افزایش داده و از مهم‌ترین پیامدهای جغرافیایی جابجایی نفوس است که، می‌تواند به ناپایداری فضایی و پیچیده‌تر شدن مدیریت شهرها منجر شود (نادری و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۱۹۲).

در مجموع، گسترش حاشیه‌نشینی و سکونت‌گاه‌های غیررسمی را می‌توان یکی از برجسته‌ترین پیامدهای سیاسی و فضایی جابجایی‌های داخلی در افغانستان دانست. این پدیده بازتابی از توسعه نامتوازن، ضعف برنامه‌ریزی سرزمینی و نابرابری در توزیع امکانات است. تداوم آن نه تنها چالش‌های اجتماعی و اقتصادی را تشدید می‌کند، بلکه می‌تواند مشروعیت دولت، کارآمدی حکومت‌داری شهری و ثبات اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. از این‌رو، مدیریت سکونت‌گاه‌های غیررسمی باید بخشی از راهبرد کلان عدالت فضایی و مدیریت جابجایی‌های داخلی در افغانستان محسوب شود.

۴.۳. بی‌ثباتی اجتماعی و افزایش تنش‌های فضایی

جابجایی‌های داخلی در افغانستان صرفاً به معنای انتقال نفوس از یک مکان به مکان دیگر نیست، بلکه فرایندی است که می‌تواند نظم اجتماعی و تعادل فضایی مناطق مختلف را تحت تأثیر قرار دهد. زمانی که جابجایی‌های گسترده در مدت زمان کوتاه رخ می‌دهد، ظرفیت جذب اقتصادی، اجتماعی و مدیریتی مناطق مقصد با فشار روبه‌رو شده و زمینه شکل‌گیری انواع تنش‌های اجتماعی و فضایی فراهم می‌گردد. از این منظر، جابجایی‌های داخلی نه تنها یک مسئله جمعیتی، بلکه پدیده‌ای با پیامدهای سیاسی و اجتماعی گسترده محسوب می‌شود.

در افغانستان، بخش بزرگی از جابجاشدگان داخلی به مراکز شهری روی آورده‌اند؛ اما بازار کار، خدمات عمومی و زیرساخت‌های شهری همواره توان پاسخ‌گویی به این افزایش نفوس را نداشته‌اند. در نتیجه، بخشی از جابجاشدگان در شرایط فقر شهری، بیکاری و دسترسی محدود به خدمات اساسی قرار گرفته‌اند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تمرکز فقر در شهرها می‌تواند زمینه افزایش نارضایتی‌های اجتماعی و احساس محرومیت را فراهم سازد (UNDP, 2005, p 13). در چنین شرایطی، مسئله صرفاً

کمبود امکانات نیست، بلکه مقایسه وضعیت گروه‌های مختلف اجتماعی و احساس نابرابری در بهره‌مندی از فرصت‌ها نیز اهمیت می‌یابد.

از دیدگاه جغرافیای سیاسی، فضا عرصه توزیع منابع، فرصت‌ها و قدرت است. هرگاه گروه‌های مختلف اجتماعی دسترسی نابرابری به این منابع داشته باشند، احتمال شکل‌گیری رقابت‌های فضایی افزایش می‌یابد. جابجایی‌های داخلی در افغانستان موجب شده است که در برخی مناطق شهری، رقابت بر سر زمین، اشتغال، خدمات عمومی و امکانات زیربنایی تشدید گردد. این رقابت‌ها در صورت ضعف مدیریت شهری و نبود سیاست‌های توزیع عادلانه منابع، می‌تواند به تنش‌های اجتماعی و ناراضیاتی‌های محلی منجر شود (Castles, & Miller: 2009, p 91). ورود گروه‌های جدید نفوس به شهرها هم‌چنین بر ساختار روابط اجتماعی تأثیر می‌گذارد. تفاوت‌های فرهنگی، اقتصادی و سبک زندگی میان ساکنان قدیمی و تازه‌واردان، در صورت نبود سیاست‌های ادغام اجتماعی، می‌تواند سطح اعتماد اجتماعی و همبستگی شهری را کاهش دهد. در چنین وضعیتی، هویت‌های محلی تقویت شده و فاصله‌های اجتماعی میان گروه‌ها افزایش می‌یابد (فرهادی‌خواه، حاتمی‌نژاد و شاهی، ۱۳۹۸، ص ۲۸).

یکی دیگر از پیامدهای مهم جابجایی‌های داخلی، تشدید نابرابری فضایی میان مناطق کشور است. در حالی که برخی شهرها با تراکم بیش از حد نفوس مواجه می‌شوند، بسیاری از مناطق مبدأ بخشی از نیروی انسانی و ظرفیت‌های اقتصادی خود را از دست می‌دهند (محمدی و رسولی، ۱۴۰۴، ص ۳۹۹). این روند به مرور زمان شکاف‌های توسعه‌ای میان مناطق را عمیق‌تر ساخته و تعادل فضایی کشور را برهم می‌زند. حافظ‌نیا و کاویانی‌راد نیز بر این باورند که سازمان فضایی جوامع و نحوه توزیع امکانات در قلمرو، تأثیر مستقیمی بر ثبات سیاسی و اجتماعی دارد (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳، ص ۱۶۵).

پیامد نهایی این فرایند، کاهش سرمایه اجتماعی و افزایش احساس بی‌عدالتی در میان بخشی از شهروندان است. هنگامی که افراد یا گروه‌ها خود را از دسترسی برابر به فرصت‌ها و خدمات محروم احساس کنند، زمینه شکل‌گیری ناراضیاتی‌های اجتماعی و کاهش اعتماد به نهادهای رسمی فراهم می‌شود (UN-Habitat, 2021, p 131). از این رو، بی‌ثباتی اجتماعی ناشی از جابجایی‌های داخلی را باید یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاسی افغانستان دانست.

۴.۴. افزایش تنش‌های قومی و تغییر ترکیب جمعیتی

افغانستان از جمله کشورهای چندقومی و چندفرهنگی است که توزیع فضایی نفوس در آن همواره با مسائل هویتی و سیاسی پیوند داشته است (عظیمی، ۱۳۹۳، ص ۷۳). از این رو، جابجایی‌های داخلی صرفاً به تغییر محل سکونت افراد محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند بر ترکیب جمعیتی مناطق، روابط میان گروه‌های اجتماعی و توازن قدرت در سطوح محلی و منطقه‌ای تأثیر بگذارد. به همین دلیل، تغییرات جمعیتی در افغانستان غالباً فراتر از یک مسئله جمعیت‌شناختی بوده و ابعاد سیاسی و جغرافیایی نیز پیدا می‌کند (محمودی و رسولی، ۱۴۰۴، ص ۴۱۰). بخش قابل توجهی از جابجایی‌های داخلی در افغانستان از مناطق کمتر توسعه‌یافته، آسیب‌پذیر یا ناامن به سوی شهرها و مناطق برخوردارتر صورت گرفته است. این روند در کنار بازتوزیع نفوس، موجب حضور گسترده‌تر گروه‌های قومی و فرهنگی مختلف در برخی مراکز شهری شده است (World Bank, 2021, p 77) هرچند چنین وضعیتی می‌تواند به افزایش تنوع فرهنگی و گسترش تعاملات اجتماعی منجر شود، اما در صورت نبود سیاست‌های مؤثر ادغام اجتماعی، احتمال شکل‌گیری حساسیت‌های هویتی و رقابت‌های قومی نیز افزایش می‌یابد (شورای متخصصان ولایت هرات، ۱۴۰۳، ص ۳۶) از دیدگاه جغرافیای سیاسی، توزیع فضایی نفوس همواره با مسئله قدرت ارتباط داشته است. تغییر در ترکیب جمعیتی یک منطقه می‌تواند بر الگوهای مشارکت سیاسی، نفوذ گروه‌های اجتماعی، دسترسی به منابع و حتی توازن قدرت در سطح محلی اثرگذار باشد. به همین دلیل، جابجایی‌های داخلی در برخی موارد به بازآرایی فضایی قدرت منجر می‌شود و روابط میان گروه‌های قومی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (دویران، ۱۳۸۸، ص ۹). توزیع نامتوازن امکانات، فرصت‌های اقتصادی و خدمات عمومی نیز در تشدید این روند نقش مهمی دارد (قرخلو و حبیبی، ۱۳۸۵، ص ۵۵). همان‌گونه که ابراهیم‌زاده و همکاران (۱۳۸۳) اشاره می‌کنند، نابرابری‌های فضایی و تمرکز امکانات در مناطق برخوردار، موجب حرکت نفوس از مناطق محروم به سوی کانون‌های توسعه می‌شود. در چنین شرایطی، رقابت بر سر زمین، اشتغال، خدمات عمومی و فرصت‌های اقتصادی می‌تواند در برخی موارد رنگ هویتی و قومی به خود بگیرد و زمینه بروز تنش‌های محلی را فراهم سازد. افزون بر این، تغییرات سریع جمعیتی ممکن است بر الگوهای سنتی

همزیستی در برخی مناطق تأثیر بگذارد. تنوع جغرافیایی و فرهنگی افغانستان سبب شده است که تحولات جمعیتی در بسیاری موارد با حساسیت‌های محلی و هویتی همراه باشد. از این‌رو، مدیریت جابجایی‌های داخلی تنها یک مسئله جمعیتی یا اقتصادی نیست، بلکه بخشی از فرآیند مدیریت تنوع قومی و حفظ انسجام ملی نیز به‌شمار می‌رود (امیری، زرقانی و منشادی، ۱۴۰۴، ص ۱۷۱). در مجموع، جابجایی‌های داخلی در افغانستان می‌توانند با تغییر ترکیب جمعیتی و بازتوزیع فضایی گروه‌های قومی، بر روابط قدرت، مشارکت سیاسی و انسجام اجتماعی اثر بگذارند.

۴.۵. تهدیدات امنیتی و گسترش آسیب‌پذیری شهری

یکی دیگر از پیامدهای مهم سیاسی جابجایی‌های داخلی در افغانستان، افزایش آسیب‌پذیری امنیتی شهرها و گسترش چالش‌های امنیت انسانی است. مهاجرت گسترده جمعیت به شهرها، به‌ویژه زمانی که بدون برنامه‌ریزی و مدیریت فضایی صورت گیرد، می‌تواند زمینه بروز مشکلات امنیتی و اجتماعی را فراهم سازد (محمدی و رسولی، ۱۴۰۴، ص ۳۱). بخش بزرگی از مهاجران داخلی پس از ورود به شهرها با مشکلاتی چون فقر، بیکاری، کمبود مسکن و محدودیت فرصت‌های اقتصادی مواجه می‌شوند. استمرار این وضعیت احتمال گسترش اقتصاد غیررسمی، جرایم شهری و آسیب‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد. (UNDP, 2023: p 130) از دیدگاه جغرافیای سیاسی، امنیت تنها به کنترل مرزها محدود نمی‌شود (صبحی‌لکی، ۱۳۹۴، ص ۵۷)، بلکه شامل توانایی دولت در مدیریت فضاها و تأمین امنیت شهروندان نیز می‌گردد. زمانی که بخش‌های گسترده‌ای از شهرها خارج از چارچوب برنامه‌ریزی رسمی توسعه یابند، امکان نظارت و مدیریت مؤثر دولت کاهش می‌یابد و زمینه برای فعالیت شبکه‌های غیررسمی قدرت فراهم می‌شود (عسگری، ۱۴۰۰، ص ۳۱۰). جابجایی‌های گسترده جمعیت می‌تواند هزینه‌های امنیتی دولت را افزایش داده و منابع بیشتری را به مدیریت بحران‌های اجتماعی اختصاص دهد. در افغانستان نیز افزایش جمعیت در مناطق شهری، دولت را ناگزیر ساخته است تا بخش مهمی از منابع خود را صرف مدیریت پیامدهای امنیتی و اجتماعی مهاجرت‌های داخلی کند (نادری و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۱۹۲). بنابراین، جابجایی داخلی زمانی به یک مسئله امنیتی تبدیل می‌شود که دولت نتواند روند ادغام اجتماعی مهاجران، تأمین فرصت‌های معیشتی و مدیریت فضایی

شهرها را به درستی انجام دهد. در چنین شرایطی، مهاجرت از یک پدیده جمعیتی به یک چالش امنیتی و سیاسی تبدیل خواهد شد.

۴.۶. فشار بر خدمات شهری و بحران مدیریت فضایی

رشد سریع جمعیت شهری ناشی از جابجایی‌های داخلی، فشار گسترده‌ای بر زیرساخت‌ها و خدمات عمومی شهرهای افغانستان وارد کرده است. بسیاری از شهرهای کشور بدون آمادگی قبلی با موج‌های بزرگ مهاجرت داخلی مواجه شده‌اند و ظرفیت خدمات شهری آنان پاسخگوی نیازهای جدید نیست. بحران مسکن، کمبود آب آشامیدنی، ضعف سیستم فاضلاب، تراکم ترافیکی، آلودگی محیطی و کمبود مراکز آموزشی و صحتی از مهم‌ترین پیامدهای این وضعیت محسوب می‌شوند.

این مشکلات به‌ویژه در کابل و هرات که مقصد اصلی مهاجران داخلی بوده‌اند، نمود بیشتری دارد (UN-Habitat, 2021, p 129). این وضعیت بیانگر ضعف مدیریت فضایی و ناکامی سیاست‌های توسعه متوازن در افغانستان است. تمرکز شدید امکانات و فرصت‌ها در چند شهر محدود، موجب شده است که جریان‌های جمعیتی نیز به همان مناطق هدایت شوند. در نتیجه، بخشی از بحران کنونی شهرها را باید حاصل تمرکزگرایی سیاسی و اقتصادی دانست. ساختار فضایی جغرافیایی افغانستان نقش مهمی در شکل‌گیری الگوهای مرکزگرایی و تمرکز قدرت دارد. هنگامی که امکانات و خدمات در مراکز خاصی انباشته شوند، فشار جمعیتی نیز به همان نقاط منتقل خواهد شد و تعادل فضایی کشور برهم خواهد خورد (امیری، زرقانی و منشادی، ۱۴۰۴، ص ۱۷۳). در نتیجه، بحران خدمات شهری در افغانستان تنها یک مسئله فنی یا مدیریتی نیست، بلکه بازتابی از نابرابری فضایی، تمرکزگرایی و ضعف سیاست‌گذاری سرزمینی است. حل این مشکل نیازمند رویکردی جامع در حوزه برنامه‌ریزی فضایی، توسعه منطقه‌ای و مدیریت جمعیت می‌باشد.

نتیجه‌گیری

ویژگی‌های جغرافیایی هر سرزمین یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده نوع حکمرانی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری است و نقش مهمی در شکل‌گیری الگوهای استقرار نفوس، توزیع منابع و سازمان فضایی قدرت ایفا می‌کند. در همین چارچوب، جابجایی‌های داخلی در افغانستان را می‌توان یکی از

مهم‌ترین تحولات فضایی، جمعیتی و سیاسی چند دهه اخیر دانست که در نتیجه تعامل پیچیده عوامل جغرافیایی، محیطی، اقتصادی، امنیتی و مدیریتی شکل گرفته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که این جابجایی‌ها صرفاً واکنشی مقطعی به جنگ، خشک‌سالی یا فقر نیستند، بلکه بازتابی از ساختار نامتوازن توسعه، نابرابری فضایی و ضعف مدیریت سرزمینی در کشور محسوب می‌شوند. از این رو، تحلیل این پدیده مستلزم رویکردی مبتنی بر جغرافیای سیاسی و بررسی روابط متقابل میان فضا، نفوس، قدرت و حکومت‌داری است.

در پاسخ به سؤال نخست پژوهش مبنی بر این که عوامل جغرافیایی چه نقشی در شکل‌گیری جابجایی‌های داخلی در افغانستان دارند، نتایج تحقیق نشان داد که عواملی چون خشک‌سالی، کمبود منابع آب، تغییرات اقلیمی، حوادث طبیعی، شرایط نامساعد محیطی، پراکندگی نامتوازن امکانات و خدمات، در کنار جنگ، ناامنی، فقر و بیکاری، از مهم‌ترین محرک‌های جابجایی‌های داخلی به‌شمار می‌روند. این عوامل با کاهش ظرفیت زیست‌پذیری بسیاری از مناطق روستایی و پیرامونی، نفوس را به سوی شهرها و مراکز برخوردار سوق داده و موجب بازآرایی فضایی نفوس در سطح کشور شده‌اند.

در پاسخ به سؤال دوم پژوهش نیز یافته‌ها نشان داد که جابجایی‌های داخلی پیامدهای سیاسی گسترده‌ای برای افغانستان به همراه داشته‌اند. افزایش فشار بر ساختارهای حکومت‌داری و مدیریت شهری، گسترش حاشیه‌نشینی و سکونت‌گاه‌های غیررسمی، تشدید نابرابری‌های فضایی، افزایش تنش‌های اجتماعی و رقابت بر سر منابع، تغییر ترکیب جمعیتی برخی مناطق، افزایش آسیب‌پذیری امنیتی شهرها و فشار فزاینده بر خدمات و زیرساخت‌های شهری، از مهم‌ترین پیامدهای سیاسی و فضایی این پدیده به‌شمار می‌روند. این تحولات نشان می‌دهد که جابجایی داخلی صرفاً یک مسئله جمعیتی یا انسانی نیست، بلکه مستقیماً بر کارآمدی حکومت، عدالت فضایی، امنیت انسانی و ثبات سیاسی کشور تأثیر می‌گذارد.

از منظر جغرافیای سیاسی، جابجایی‌های داخلی را می‌توان بازتابی از بحران عدالت فضایی در افغانستان دانست. تمرکز تاریخی قدرت، سرمایه‌گذاری‌ها، خدمات عمومی و فرصت‌های اقتصادی در چند مرکز محدود، موجب شکل‌گیری شکاف میان مرکز و پیرامون شده و جریان‌های مهاجرتی را به

سوی مناطق برخوردار هدایت کرده است. در نتیجه، بخش بزرگی از جابجایی‌های داخلی نه علت، بلکه معلول نابرابری‌های ساختاری، تمرکزگرایی و توسعه نامتوازن فضایی در کشور محسوب می‌شود. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که مدیریت جابجایی‌های داخلی در افغانستان صرفاً یک موضوع انسانی یا رفاهی نیست، بلکه بخشی از مسئله کلان حکمرانی فضایی، امنیت ملی و توسعه پایدار کشور قلمداد می‌شود. کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای، توسعه متوازن سرزمینی، تقویت حکومت‌داری محلی، بهبود مدیریت منابع طبیعی، افزایش سرمایه‌گذاری در مناطق محروم و ایجاد تعادل میان مرکز و پیرامون، می‌تواند نقش مهمی در کاهش جابجایی‌های اجباری و پیامدهای سیاسی ناشی از آن داشته باشد. در غیر این صورت، تداوم روند کنونی فشار بیشتری بر ساختارهای حکومتی و اجتماعی وارد کرده و زمینه بازتولید نابرابری، بی‌ثباتی و آسیب‌پذیری سیاسی را در کشور فراهم خواهد ساخت.

پیشنهادهای

با توجه به یافته‌های پژوهش مبنی بر نقش عوامل جغرافیایی در شکل‌گیری جابجایی‌های داخلی و تأثیر این پدیده بر ساختارهای سیاسی، مدیریتی و فضایی افغانستان، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

- ✧ تدوین و اجرای سیاست ملی عدالت فضایی و توسعه متوازن منطقه‌ای؛
- ✧ تقویت حکمرانی محلی و کاهش تمرکزگرایی اداری؛
- ✧ مدیریت پایدار منابع آب و افزایش تاب‌آوری محیطی؛
- ✧ تدوین راهبرد ملی سازگاری با تغییرات اقلیمی؛
- ✧ توسعه زیرساخت‌ها و خدمات عمومی در مناطق روستایی و کم‌برخوردار؛
- ✧ استقرار نظام آمایش سرزمین و برنامه‌ریزی فضایی؛
- ✧ مدیریت پایدار رشد شهری و سامان‌دهی سکونت‌گاه‌های غیررسمی؛
- ✧ ایجاد نظام جامع اطلاعات و پایش جابجایی‌های داخلی؛
- ✧ تقویت امنیت انسانی و معیشت پایدار در مناطق آسیب‌پذیر؛
- ✧ مدیریت پیامدهای اجتماعی و قومی جابجایی‌های داخلی؛
- ✧ بهره‌گیری از ظرفیت‌های جغرافیایی در راستای توسعه پایدار؛
- ✧ جهت‌گیری سیاست‌های ملی به سوی امنیت سرزمینی و انسجام فضایی.

منابع

- ۱) احمدی، ابراهیم، حافظ‌نیا، محمد رضا، احمدی‌پور، زهرا و قادری حاجت، مصطفی. (۱۴۰۳). تبیین اثرات عوامل جغرافیایی بر ناامنی زیست تاریخی / سیاسی ایرانیان، نشریه جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۲۱، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۳، شماره پیاپی (۴۸) ۱۶۶-۱۲۹.
- ۲) امیری، جواد، زرقانی، سیدهادی و منشادی، مرتضی. (۱۴۰۴). تأثیر ساختار فضای جغرافیایی بر مرکزگرایی و مرکز‌گریزی در افغانستان. فصل‌نامه علمی پژوهشی غالب. ۱۴(۱). ۱۶۹-۲۰۰.
- ۳) ایراندوست، کیومرث، بوچانی، محمدحسین، و تولایی، روح‌الله. (۱۳۹۲). تحلیل دگرگونی الگوی مهاجرت داخلی کشور با تأکید بر مهاجرت‌های شهری. فصل‌نامه مطالعات شهری، ۲(۶).
- ۴) بیرجندی، وحید، قربانی، سیدعلیرضا، و کاوسی، ابراهیم. (۱۳۹۴). بررسی تغییرات اقلیمی و عوامل موثر بر آن. کنفرانس بین‌المللی پژوهش در علوم و تکنولوژی.
- ۵) پاپلی‌یزدی، محمدحسین و ابراهیمی، محمدامیر. (۱۳۹۱). نظریه‌های توسعه روستایی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سمت.
- ۶) شورای متخصصان ولایت هرات. (۱۴۰۳). عوامل و پیامدهای مهاجرت در افغانستان با تمرکز بر موج اخیر و مهاجرت نخبگان از کشور. گروه پژوهش شورای متخصصان هرات. انتشارات ستاره نقره‌ای، هرات.
- ۷) جانتن، الهه، فلاحي، محمدعلی و سیفی، احمد. (۱۳۹۴). بررسی عوامل مؤثر بر مهاجرت از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به کشور آمریکا، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۸) حافظ‌نیا، محمدرضا؛ و کاویانی‌راد، مراد. (۱۳۹۳). فلسفه جغرافیای سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۹) حافظ‌نیا، محمدرضا؛ و قادری حاجت، مصطفی. (۱۳۹۷). تبیین موقعیت ژئوپلیتیکی شرق ایران در نظام‌های منطقه‌ای با محور خراسان. فصل‌نامه خراسان بزرگ، (۱)، ۱۵-۳۴.
- ۱۰) حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۸۶). قدرت و منافع ملی. تهران، نشر انتخاب.
- ۱۱) حیدری، علی. (۱۳۹۸). مبانی جغرافیای جمعیت. تهران، انتشارات سمت.
- ۱۲) دویران، اسماعیل. (۱۳۸۸). حاشیه‌رانده‌شدن، مسئله اسکان غیررسمی و اقتصاد سیاسی فضا. همایش ملی سکونت‌گاه‌های غیررسمی: چالش‌ها - راهبردها، با محوریت منطقه کلان‌شهری تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری، اسفندماه.
- ۱۳) شعبانی، رضا. (۱۳۹۵). مبانی تاریخ اجتماعی ایران. تهران: انتشارات قومس.

- ۱۴) صبحی لکی، بهروز. (۱۳۹۴). مدیریت مهاجرت بین‌المللی و بررسی فرصت‌ها و تهدیدات پدیده مهاجرت. کنفرانس بین‌المللی تحقیقات در ساینس و تکنالوژی. مالزی، ۱۴ دسامبر ۲۰۱۵.
- ۱۵) عارض، غلام جیلانی. (۱۳۸۶). جغرافیای طبیعی افغانستان. پوهنتون کابل.
- ۱۶) عسگری، سهراب. (۱۴۰۰). ارزیابی ناپایداری توسعه شهری اراک و راهبردهای ساماندهی آن. فصل‌نامه علمی پژوهشی جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال ۱۱، (۲). ۳۶۲-۳۸۴.
- ۱۷) عظیمی، محمد. عظیم. (۱۳۹۳). جغرافیای انسانی افغانستان. کابل، انتشارات خراسان.
- ۱۸) فرهادی‌خواه، حسین، حاتم‌نژاد، حسین و شاهی، عارف. ۱۳۹۸. بررسی الگوی محل سکونت مهاجران و ارتباط آن با حاشیه‌نشینی و فقر شهری در کلان‌شهرها (نمونه موردی: کلان‌شهر مشهد). مجله اقتصاد شهری، دوره ۴، شماره ۱، (۶)، ۲۵-۹۸.
- ۱۹) قرخلو، مهدی. (۱۳۸۸). تحلیل پایداری شهری در سکونت‌گاه‌های غیررسمی (مطالعه موردی: شهر سنندج). پژوهش‌های جغرافیای انسانی، (۶۹)، ۱۶.
- ۲۰) کامران، حسن، غلامی، بهادر، یاری، اسلام‌یاری، و حسینی امینی، حسن. (۱۳۸۹). جغرافیا و قدرت ملی ایران، تحقیقات کاربردی علوم اجتماعی ۱۳ (۱۶). ۵۲۸.
- ۲۱) محمدی، محمد و رسولی، مرتضی. (۱۴۰۴). شناسایی عوامل مهاجرت روستائیان افغانستان به شهرها و طرح راه‌کارهایی برای جلوگیری از آن. انتشارات دانشگاه غرني. کنفرانس ملی انکشاف مناطق روستایی.
- ۲۲) محمدی، محمد و رسولی، مرتضی. (۱۴۰۴). مهاجرت اجتماعی و پیامدهای آن برای مردم افغانستان. مجله علمی بین‌المللی سلام، ۱۰ (۱۷)، ۹۸-۲۵.
- ۲۳) محمودیان، حسین و محمودیانی، سراج الدین. (۱۳۹۷). بررسی وضعیت مهاجرت داخلی و شهرنشینی در ایران ۱۳۹۰- با تأکید بر دوره ۱۳۹۵. تحقیقات علوم اجتماعی ۱۲، (۷)، ۳-۲۱.
- ۲۴) نادری، مجتبی، حسن آبادی، داود، یوسفی، اعظم و ولی‌شریعت پناهی، مجید. (۱۴۰۴). تحلیل جغرافیای سیاسی از پیوند تغییرات اقلیمی، مهاجرت و ناامنی‌های اجتماعی در استان خوزستان، پژوهش‌های دانش زمین. (۱)، ۱۸۹-۲۰۳.

25) Aich, V., Akhundzadah, N.A., Knuerr, A., et al. (2017). *Climate change in Afghanistan deduced from reanalysis and Coordinated Regional Climate Downscaling Experiment*. (CORDEX – South Asia simulations. *Climate*, 5(2), 38.

26) Blaikie, P., Cannon, T., Davis, I., & Wisner, B. (1994). *At Risk: Natural Hazards, People's Vulnerability and Disasters*. London: Routledge.

- 27) Castles, S., & Miller, M. J. (2009). *The Age of Migration: International Population Movements in the Modern World*. Palgrave Macmillan.
- 28) FAO. (2021). *The State of Food and Agriculture*.
- 29) Holloway, K., Ullah, Z., Ahmadi, D., et al. (2022). *Climate change, conflict and internal displacement in Afghanistan*. HPG case study. London: ODI.
- 30) IDMC. (2021). *GRID 2021: Internal displacement in a changing climate*. Geneva: IDMC.
- 31) Internal Displacement Monitoring Centre (IDMC). (2022). *Global Report on Internal Displacement 2022*.
- 32) International Organization for Migration (IOM). (2022). *Afghanistan Internal Displacement Report*.
- 33) IPCC. (2023). *Sixth Assessment Report*.
- 34) Lee, E. S. (1966). "A Theory of Migration." *Demography*, 3(1), 47-57.
- 35) Massey, D. S., Arango, J., Hugo, G., Kouaouci, A., Pellegrino, A., & Taylor, J. E. (1993). "Theories of International Migration: A Review and Appraisal." *Population and Development Review*, 19(3), 431-466.
- 36) Naumann, G., Alfieri, L., Wyser, K., et al. (2018). *Global changes in drought conditions under different levels of warming*. *Geophysical Research Letters*, 45(7), 3285-3296.
- 37) Red Cross Climate Centre. (2024). *Climate fact sheet: Afghanistan*.
- 38) ReliefWeb. (2023). *Climate, peace and security fact sheet: Afghanistan*. Norwegian Institute of International Affairs & Stockholm International Peace Research Institute.
- 39) Sahak, F. (2020). *Re-imagining the drought response*. Kabul: ADSP.
- 40) Spink, P. (2020). *Climate change drives migration in conflict-ridden Afghanistan*. ActionAid.
- 41) Sturridge, C., & Holloway, K. (2022). *Climate change, conflict and displacement: five key misconceptions*. London.
- 42) UNOCHA. (2019). *Humanitarian Needs Overview Afghanistan 2020*. Kabul.
- 43) United Nations Development Programme (UNDP). (2023). *Afghanistan Socio-Economic Outlook 2023*.
- 44) United Nations Development Programme (UNDP). (2005). *Afghanistan Socio-Economic Outlook 2023*.
- 45) United Nations Environment Programme (UNEP). (2020). *Climate Change and Environmental Challenges in Afghanistan*.
- 46) United Nations Human Settlements Programme (UN-Habitat). (2021). *Afghanistan Urban Profile Report*.
- 47) Weerasinghe, S. (2021). *Bridging the divide in approaches to conflict and disaster displacement: norms, institutions and coordination in Afghanistan, Colombia, the Niger, the Philippines and Somalia*. Geneva: UNHCR and IOM.
- 48) World Bank. (2021). *Climate Risk Country Profile: Afghanistan*.
- 49) World Bank. (2022). *Afghanistan - Climate change overview*. Climate Change Knowledge Portal.
- 50) World Bank. (2023). *Afghanistan Development Update*.